

انقلاب پرشکوه

کارگران و زحمتکشان ایران  
رژیم جمهوری اسلامی را به  
گورستان تاریخ خواهد سپرد!

کارگران جهان متحد شوید!

# سکار

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

پیا ۳۰ روز

۱۳۶۰

سال سوم - دوشنبه ۲۷ مهر

سازمان چریکهای فدائی خلق  
و جوخه‌های رزمی:  
لنینیسم یا  
سوسیال آنارشیسم  
در صفحه ۲

پیام سازمان پیکار در  
راه آزادی طبقه کارگر  
به خانواده‌های  
قهرمان شهدای  
کمونیست و انقلابی

در صفحه ۱۳

بازرگان خائن و نمایشش  
در مجلس ارتجاع

تاریخچه ننگین زندگی سیاسی  
بازرگان و دیگر لیبرالها، یعنی  
کوشش برای نجات رژیم شاه، جنایاتش  
در دولت موقت، شرکت فعالش در  
استقرار رژیم ارتجاعی جمهوری-  
اسلامی و کوشش برای بازسازی و  
تشبیت سرمایه‌داری وابسته، کافی  
است که دیگر توده‌ها فریب نمایشات  
مسخره‌وار نخورند، چرا که با زرگان  
و خمینی جلاد سروت‌یک کر با سند.  
بازرگان را که دیگر همسره  
میشناسیم. کارخانه‌داری که در این  
بقیه در صفحه ۲

عملیات بی نظیر و قهرمانانه  
پیشمرگان سازمان پیکار  
در جاده کامیاران  
در صفحه ۱۲

کاروان سرخ  
صدها شهید  
کمونیست و  
انقلابی ناقوس  
مرگ رژیم را  
می‌نوازد



سرنوشت باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی

بقیه از صفحه ۱ با زرگان ...

یک حزب لیبرالی بنام "نهضت آزادی" قرار دارد. لیبرال پوسیده معلولی که برای نجات بورژوازی ایران از دست انقلاب به هر حیل و دست زده است (نامم پراکنی هایش برای "علیحضرت همایونی" سوگند خوردنش به "قانون اساسی شاهنشاهی" را همه بیاد داریم) فردی که بزرگترین افتخارش این است که سالها زیر شعار "شاه با بدسلطنت کندند" حکومت "فعالیت کرده است".

بورژوازی پوسیده‌ای که در جریان مبارزات خونین توده‌ها از پست و های سازش و خیانت بیرون خزید. تا بورژوازی ایران (ونها‌های سرکوبش، یعنی ارتش و بوروکراسی دولت) را از ضربات انقلاب نجات بخشد. خائن مرتجعی که بفرمان خمینی جلادوبه همراهی بهشتی و رفسنجانی خائن به پاپیوسی ژنرال هوبزر آمریکا شی رفت و به سازش با امپریالیسم آمریکا، در مهار زدن برانقلاب خونین مردم ایران فعالانه شرکت جست. سازشی که به تحفه "روی کار آمدن رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی این ارگان سازش با امپریالیسم نجات می‌دهد. نخست وزیر دولت موقت رژیم ارتجاعی، که دستش تا مرفق به خون هزاران شهید دلاور خلق ترکمن و کرد در ریورشهای خاشاکانه نوروز و مرداد ۵۸ و بسیاری از کارگران و زحمتکشان مآ، آلوده است. لیبرال وقیحی که داشتن رابطه با سفارت آمریکا را توجیه می‌کرد و مزدورانی چون امیرانتظام، ازسوی او و به نام دولت موقت به بندوبست با امپریالیسم می‌پرداختند. "پیر نا صح بورژوازی" که تمام کوشش خود را برای بازسازی سرمایه‌داری وابسته و مکیدن خون کارگران و زحمتکشان ما بکار بسته، کسی که در همه سرکوبها، بگیر و ببندها و تیربارانهای دهها کمونیست و انقلابی در زمان دولت موقت، به عنوان شریک جرم شرکت داشته، آری این نماینده پست، زبون و خائن بورژوازی ایران که در زمان در دست داشتن حکومت از هیچ جنایتی بر علیه کارگران و زحمتکشان و استقلال و آزادی ایران دریغ نکرده است، از زمانی که از سوی شریکان و رقبایشان در دولت سرمایه‌داری وابسته ایران، یعنی رژیم جمهوری اسلامی، رژیم سرمایه‌داری ایران مورد تهدید قرار گرفت. به همراه دیگر لیبرالها به موضع "اپوزیسیون" در غلطید. تا با آلترنا تیبوا ختن خود در نر نر زده‌ها، نارضایتی مردم و حرکت انقلابی آبنده توده‌ها را از مسیر خود منحرف کرده با ردیگر برای موج خونین جنبش توده‌ها سوار شده.

امپریالیسم و ارتجاع را از نا بودی نجات بخشند. این "اپوزیسیون نمائی با زرگان در سخنرانیش در مجلس در روز ۱۶ مهر وارد مرحله جدیدی شد. اما حتی در این "اپوزیسیون سازی" بر علیه دارو - دسته خمینی جلاد نیز با زرگان، خیانت و ارتجاعی بودن خود را بسیار روشن تر از لیبرالهای زرنگی چون بنی - صدر، به ظهور رساند.

درواقع با کوشش خمینی، حزب جمهوری در طرد لیبرالها از حکومت لیبرالها دوسیاست متفوات را در پیش گرفتند. بخشی از این لیبرالها که در واقع دورانندیش تر بوده و در دفاع از منافع طبقاتی خود "مسور" تر عمل کرده و در واقع بهمین دلیل نیز می با یستی آنان را نماینده واقعی و با حق بورژوازی متوسط ایران دانست، یعنی بنی صدر و اردو دسته دفتر همکار با رئیس جمهور و حزب ملت ایران و ... سیاست مقابله با بخش دیگری از بورژوازی ایران که حکومت را در اختیار گرفته بودند، در پیش گرفتند. آنها بعزت سیاستهای خاصی آن بخش از بورژوازی، دیگر چشم اندازی برای وحدت نمیدیدند و اساسا چنین وحدتی را دیگر بغا طر مقتضیات سرمایه‌داری متوسط ایران درست نمی دانستند (گذشته از امکان تا پذیرد انستن آن).

اما با زرگان و دارو دسته‌اش، یعنی دارو دسته لیبرالهای مغلوب و پوسیده که فاقد حسارت بخشش دورانندیش تر و در واقع همشاهنگ طبقه خود (یعنی بنی صدر) بودند، هنوز گمان سازش با دارو دسته خمینی و حزب رادرسر میپروا نندند آنها فکر میکردند، حدت تمام مسا میان بخشهای متفوات بورژوازی بضرر کل طبقه سرمایه‌دار ایران بوده و هر چند که خواهان سرکردگی لیبرالها بر دولت سرمایه‌داری ایران بودند، اما بدست آوردن این سرکردگی و قبضه کردن حکومت را از راههای جز مقابله طلب میکردند و حتی حاضر نبودند بغا طر مقتضیات طبقه سرمایه‌دار ایران در صورت عدم حذف کامل از حاکمیت، برای مدتی سرکردگی رقیب خویش نیز تین دهند بهمین خاطر بود که با حذف کامل لیبرالها از حکومت، اینها امید خود را از حکومت کاملاً نبردند و جنبه‌های وحدت طلبانه خود را آنگونه که بنی صدر قاطعانه قطع کرد، از هم نگستند. دفاع از اصل ارتجاعی قصاب "بعنوان یکی از ملزومات اسلام"، شرکت در مجلس شورای ارتجاعی پس از واقعه انفجار دفتر حزب جمهوری محکوم کردن تلسویچی کشتن حزبها در واقعه دفتر حزب جمهوری، در شرایطی که عدم شرکتشان موجب از هم پاشیدن

موقتی پارلمان رژیم و عدم تشکیل جلسات آن میشد، شرکت در مراسم تنقید حکم ریاست جمهوری رضائی در کنار دیگر سردمداران رژیم جمهوری اسلامی (البته آنها دیگر در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری خا منهای شرکت نداشتند. شاید احتمالا آنها را راه نداده بودند.) که در واقع معنای جز "بیعت با رجا شی" نداشت. شرکت منظم در مجلس بی - آبروی رژیم و سکوت در مقابل سیاست جناح رقیب بورژوازی که اینک حاکمیت را قبضه کرده و در جهت سیاستهای خاص خود (که سیاستهای لیبرالها، دارای تضاد، از مقوله تضاد میان ارتجاع بود). چهار اسبه می ساخت و ... مثالهای است که نشان میدهد چگونه برخی از نمایندگان بورژوازی لیبرال، کماکان خواستار سازش و کناره‌مدن با جناح رقیب بودند. اما روند جریانات بگونه‌ای بود که نمایندگان "دورانندیش" لیبرالها پیش بینی میکردند و از این سر و در صد کودتا (با کمک ارتش و میلیشای مجاهدین) و در دست گرفتن ماشین دولتی بورژوازی پس از خلع و حذف رقبای خود برآمده بودند. بدین ترتیب که جناح رقیب میخواست و میخواست و دستور کارا کل تمامی ارگانهای بورژوازی را در خدمت خود بگیرد. "دموکراسی" را برای کل طبقه مراعات نکرده، آن را تنها برای خود، یعنی بخشی از طبقه سرمایه‌دار اجرا بگذارد. تا بتواند با استفاده از ماشین دولتی کل طبقه بورژوازی، راه حل خود را برای حل بحران اقتصادی - سیاسی کنونی و نجات سرمایه‌داری ایران از انقلاب سرمایه‌دار اجرا بگذارد. از این رو، جناح رقیب به تصفیه و پاکسازی قوه اجرا شده و قضا شده از لیبرالها بسنده نکرده، میخواست و میخواست و پیشین را از پارلمان نیز بیرون اندازد. عملیات نمایندگان حزبی در مجلس به لیبرالها، که حتی خواهان اخراج آنها میشد. تبلیغات وسیع در نماز جمعه‌ها و مطبوعات و رادیو، تلوویزیون بهمین منظور از مدتی پیش آغاز شده بود. روزنامه گمنام "والفجر" که متعلق به او با شان حزبی است، در روزنامه مدوم مهر خود، کاریکاتوری از با زرگان کشید که با فضیحت از مجلس به بیرون پرتاب میشد. در روزنامه اطلاعات هفتگی که در روی جلد عکس لیبرالها در کنار خا شنین حزبی معدوم چاپ کرده، پرسیده بود، چرا این لیبرالها همگی زنده و سالمند و محسن رضائی در محاصره رادیو - تلوویزیونی اش با تفاق فرماندهان جدید ارتش بطور غیر - مستقیم لیبرالهای را که سکوت کرده اند را نیز در خط آمریکا خوانند

بقیه در صفحه ۱۲

مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با ارتجاع داخلی جدا نیست

# سازمان چریکهای فدائی خلق و جوخه‌های رزمی:

## لنینیسم یا سوسیال آنارشیسم (۱)

همچنانکه بارها مطرح ساخته ایم شرایط کنونی از آنچنان خود-ویژگی برخوردار است که انحرافات رویزیونیستی و فرمستی و آنارشیستی را در آن واحد یکجا بنمایش می‌گذارد. ما در شما ره‌های اخیر "پیکار" پیوند آنارشیسم و فرمسم را در سیاستها و تاکتیکهای مجاهدین بررسی کردیم و توضیح دادیم که چگونه تاکتیک "مبارزه مسلحانه" کنونی آنها پیش از آنکه تروریسم جدا از توده باشد، کودتا-گری و یا بمبارت روشنتر خلق بعد مسلحانه از حزب جمهوری است و گفتیم مجاهدین که بزرگترین لیبرالی در غلطیده‌اند، ناتوان از سازمان-دهی جنبش توده‌ای، بمنظور درهم شکستن ماشین دولتی حاضر در مداخله خلق بعد مسلحانه از حزب و جایگزینی حکومت "شورای مقاومت ملی" است، حکومتی که جز حکومت سرما به چیز دیگری نخواهد بود.

اما این سیاست و تاکتیکهای لیبرال - آنارشیستی در محدوده نیروهای دمکرات باقی نمانده و به مورگوناگون و با کیفیتهای متفاوت در برخی نیروهای جنبش کمونیستی نیز منعکس گشته است و این نیروها را به سخنگویان تمایلات لیبرال - آنارشیستی خرد - بورژوازی در جنبش کارگری بدل نموده است.

فدائیان اقلیت ضمن رد ترور بمثابه تاکتیک اصلی، در این شرایط، ترور را بعنوان تاکتیک فرعی مبارزه برسمیت شناخته و بدین ترتیب عدم مرز بندی پرولتری خود با مشی چریکی جدا از توده و سیاستهای آنارشیستی را عیان می‌نمایند.

اگرچه انحراف اصلی سازمان - چریکهای فدائی را انحراف رویزیونیستی تشکیل داده و این انحراف، خود را با رها و بارها در برخورد به سوسیال امپریالیسم و رویزیونیسم، حزب توده و فدائیان اکثریت، بورژوازی و قدرت سیاسی و شعارها و سیاستهای تاکتیکی بنمایش گذاشته است، اما این انحراف نافی وجود انحراف دیگر این سازمان، یعنی انحراف آنارشیستی نیست. نگاهی به گذشته سازمان چریکهای فدائی بر اکتی نشان میدهد که چگونه خط مشی لیبرال - آنارشیستی جزئی با گرایش قوی رویزیونیستی در هم میخورد و بطور مشخص در زمان انشعاب، اگرچه فدائیان از زاویه‌ای انقلابی از فدائیان اکثریت خائن می‌برند، اما این برش نه تنها بر پایه مرز بندی عمیق با انحراف رویزیونیستی گذشته سازمان نیست، بلکه بعلاوه متکلی بر نقد پرولتری از انحراف چریکی نیز می‌باشد و این دو انحراف در هم آغوشی با یکدیگر عمل میکنند.

فدائیان اقلیت طی یک دوره توانستند درک آنارشیستی خود را پوشیده نگا هدارند. اما اینک در بستر تحولات جا معه و رشد مبارزه طبقاتی، این دیدگاه پیوسته خود را شکافته و انحراف عربان گذشته را دوباره عیان ساخته است.

ما نقد شعار "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسس" را به زمانی دیگر موکول کرده، لیکن در این نوشته می‌کشیم تا تاکتیک ترور آنارشیستی فدائیان را مورد نقد قرار دهیم. افشای این انحراف در شرایط متحول و حاد کنونی از نقطه نظر منافع جنبش کمونیستی و انقلابی دارای اهمیت خاصی بوده و بسویژه آنکه فدائیان این سیاست غیر پرولتری را با نقل قولهای لنین آراسته اند و چنین وانمود ساخته که این سیاست بک

سیاست لنینیستی است!  
براستی حقیقت چیست؟  
لنینیسم یا سوسیال آنارشیسم؟  
کدامیک؟

رفقای فدائی تاکتیک نوین "تروریستی" خویش را در ابتدا تحت عنوان "ضرورت مقابله با ندهای سیاه" مطرح ساختند و کوشیدند تا با استناد به حوادث سالیان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ در روسیه و رهنمودهای لنین در مورد ضرورت مقابله با ندهای سیاه صحت تاکتیک خویش را نشان دهند سپس از آنجا که ترور نمیتوانست صرفاً متوجه ندهای سیاه نگردد (بویژه در شرایط کنونی که نقش رژیم ایفا میکنند)، مسئله تشکیل جوخه‌های رزمی و عملیات رزمی را مطرح ساختند و با زهم کوشیدند تا با استناد به حوادث سالیان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ در روسیه و اقتباس جماعات پراکنده و تکه تکه از لنین، صحت مشی خویش را نشان دهند! و در عین حال با آرا که نظرات انحرافی خود در باره واقع مشخص حاضر بنقد "اکنونیستهای" چون ماکه با تاکتیک آنارشیستی ترور در شرایط کنونی مرز بندی نموده ایم، پرداخته‌اند. اکنون ببینیم استدلالهای رفقا بر چه پایه است و فشرده درک آنها از واقع کنونی چیست؟

فدائیان می‌گویند از آنجا که انقلاب شکست نخورده و نیمه تمام مانده است، تکمیل آن فوری ترین وظیفه انقلاب است و با سخگوشی به این وظیفه بمعنی تدارک فوری قیام است و حال که تدارک قیام بمعنی فوری ترین وظیفه مطرح است، پس باید به تشکیل جوخه‌های رزمی برای رهبری قیام دست زد. و با زاز آنجا که این جوخه‌ها از طریق نا منویسی نمیتوانند تشکیل شوند پس با بستی به عملیات رزمی دست زد! و از این رو فدائیان ترور را در شرایط کنونی نه تنها مجاز بلکه لازم می‌شمارند: "از قیام تا به امروز جنگ داخلی بر میپایند ما حاکم بوده‌است" (از این پس کلیه تاکتیکات یک خطی از ماست) و "بنا بر این در ارتباط با وظیفه تکمیل انقلاب تدارک قیام نه

پیش بسوی مبارزه آید تو لوزیک

بصورت امری کلی بلکه بصورت امری فوری و عاجل در دستور کار قرار دارد و در این رابطه ما زمانه‌ی جوخه - های رزمی، جزء لاینفک استعاره قیام محسوب میشود (کا ۱۲۲) و بر این روال و با این مقدمه چینی ضرورت عملیات رزمی ترور را نتیجه گیری میکند. در اینجا باید تاکتیک استناد اساسی رفقاه آثا رلنین در دوران انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ روسیه است. در این آثا رلنین تدارک مجدد فوری قیام، برپا می جوخه های رزمی و دست زدن به عملیات رزمی مطرح میکند. حال رفقای فدائیی با استناد به نقل قولهای تکه پاره شده لنین میگویند تا کتیک خویشترا "بلشویکی" نشان دهند و مخالفان را پیروان منشویکها جا بزنند. و در این باره خود را از یک تحلیل همه - جانبه و مشخص بی نیاز دانسته و تا کتیک خود را بر پایه دوسه جمله کلی مانند "از آنجا که در دوران انقلابی بسمی بریم"، "از آنجا که خلقت توده ها انقلابی است"، "از آنجا که وظیفه تدارک قیام، وظیفه فوری است" پس "عملیات رزمی تا کتیک آنا رشیستی محسوب نشده، منطبق با روحیه انقلابی توده ها است" (کار ۱۲۲) استوار ساخته اند!

رفقا در توضیح اینکه آیا این ترورها، تا کتیک جدا از توده است یا خیر چنین پاسخ میدهند که اینها تروریسم نبوده بلکه "عملیات نظمی در جهت تدارک قیام اند" و "ترور در شرایط محکوم است که خلق انقلابی نیست" و "مبتدل کنندگان مارکسیسم دنباله روان جنبش خود بخودی چنین تبلیغ میکنند که گویا هر کاری که توده ها کردند، ما هم باید همان کار را بکنیم. آنها توجه نمکنند که وقتی گفته میشود باید در اتخاذ تا کتیکها روحیات توده ها در نظر گرفته شود یا بدید که جنبش توده ای در کلیت خود در یک دوران رکود سیاسی، حالت انفعال، فقدان اعتراض و تعرض بسمی بردیا در یک دوران انقلابی، در دوران تعرض و اعتراض" (همانجا)

و بالاخره بعد از توضیح مختصری که در پاسخ به سؤال بالا داده اند هدف این عملیات را نیز با اقتباس از کتاب جنگ پارتیزانی لنین چنین توضیح میدهند: "هدف فوری عملیات رزمی عبارتست از مبارزه جدی علیه باندهای سیاه، درهم کوبیدن سازماندهی آنها، حمله به ارگانهای سرکوب، ترور انقلابی رهبران باندهای سیاه و خائنین به خلق، معادله های مالی تا مین سلاح و..." (همانجا) تا گفته اند که استناد بیش از حد فدائیان به تا کتیکهای لنین در سالیان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ (سرمقاله کار ۱۲۲) تقریباً کپیهای از نظرات لنین در این دوران است (بخاطر آن است که رفقاه شرایط ایران را

جیزی کما بیش شبیه به آن دوران میداند و به همین خاطر میگویند "وظیفه فوری برپا داشتن قیام دیگر در دستورا است". فدائیان در تحلیل از اوضاع ایران میگویند "جنگ داخلی بر سر اسرمیه - حکمفرمایی میکنند و در دوران پس از قیام" علیرغم رکودهای موقتی در مبارزات توده ها ما شاهد حادترین درگیریها و برخورد های مسلحانه، قیامهای محلی، عملیات پارتیزانی ترور و... هستیم (همانجا) و از اینروست که رفقاه اساسی ترین تا کتیکها می که لنین در آن دوران در پیش گرفته بود را میخواهند در شرایط کنونی ایران پیاده نمایند. اینست فشرده درک رفقاه فدائیی در باره شرایط کنونی و ضرورت عملیات ترور (رزمی) و اما قبل از آنکه ما بطلان نظرات تا کتیک رفقاه را نشان دهیم ضرور است در ابتدا مبانی اتخاذ تا کتیک پرولتری را توضیح داده، سپس ضمن تشریح شرایط سالیان ۱۹۰۷-۱۹۰۵ که الگوی فدائیان قرار گرفته است، به بررسی مشخص شرایط کنونی پرداخته تا در بررسی هر سه میحث بیگانگی و فاصله عمیق تا کتیک فدائیان را با تا کتیکهای مارکسیستی در یابیم.

## مبانی اتخاذ تا کتیک مارکسیستی کدامند؟

### ۱- مارکسیسم تا کتیک را بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص اتخاذ میکنند!

از نظر مارکسیسم اتخاذ هرگونه تا کتیک که از تحلیل مشخص از شرایط مشخص هر جا مع و یا دورانی از حرکت آن جا مع نشات نگرفته باشد، بمعنی رد ما تریالیسم - دیا لکتیک در تعیین روشهای مبارزه است و از اینرو ناگزیر و لاجرم به دامان ایده آلیسم درمی غلتند. زمینه های در غلتیدن به ایده آلیسم در عرصه تا کتیک میتوانند بصورت تحلیل کلی از شرایط مشخص (بجای تحلیل مشخص) و یا بصورت الگو - پردازی از شرایط مشخصی یک جا مع دیگر و انتقال مکانیکی تجارب و یا بکارگیری فرمولهای عام و... بروز نماید. (در این رابطه، لنین در بررسی مبانی اتخاذ تا کتیک پرولتری میگوید: "مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد است که هرگز در تاریخ به اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی هرگونه بحثی در این باره بمعنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیا لکتیک است... هرگوشی در رد یا تا کتیک الگو از مبارزه، بدون

توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، بمعنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است" (۱) و در جای دیگر در تا کتیک تحلیل مشخص از شرایط مشخص بجای الگو پردازی مکانیکی چنین میگوید: "اکنون هم مطلب در اینجا است که کمونیستهای هرکشور با آگاهی کامل باید وظایف اساسی و اصولی مبارزه علیه فرصت طلبی، علیه آئین پرستی "چپ" و "وینیز" خصوصیات ویژه ای را که این مبارزه در هر کشور جداگانه باید در تطابق با شرایط خاصی اقتصاد، سیاست، فرهنگ و... بخود میگیرد و این امر غیر قابل اجتناب و ضروری است در نظر بگیرند... بهرحال با پدید آمدن نکته را صریحاً درک نمود که چنین سازمان رهبری کننده ای را تحت هیچ شرایطی نمیتوان بر اساس یکسان نمودن و همسطح ساختن مکانیکی و همان کردن الگو و ارقوا عدت تا کتیک مبارزه ایجاد نمود." (۲)

رفیق استالین نیز در رد کلی گویی در اتخاذ تا کتیک و توضیح مبانی تا کتیک میگوید: تا کتیک با یستی آن اشکال و شیوه های از مبارزه را تعیین نماید که بهترین وجهی مطابقت داشته باشد و گوشزد میکند که بدون توجه به این مسئله بیم آن میرود که "از زمین سخت جدا گشته و در آسمانها قلعه "بزنیم" (۳) و اضافه میکند که "باید شیوه غرق شدن در نظاره و شیوه نقل قول آوری و تشابهات تاریخی و... بدور افکنده شوند، باید درک نمود که نباید بر مارکسیسم "لم داد بلکه "ایستاد" (۴) و بالاخره در کتاب مسائل انقلاب چین رفیق استالین تحلیل مشخص از شرایط مشخص را بعنوان یکی از مبانی اصول تا کتیک لنینیسم ذکر کرده و ضمن صحبت در باره وضعیت چین "به آن رهبرانی که بدون در نظر گرفتن ویژگیهای هر کشور در صدد صدور رهنمودهای تلگرافی هستند" تا خته و میگوید "عالمی که این نوع "رهبران" را از رهبران واقعی متمایز میکند اینست که آنها همیشه در جیب خود دوسه تا فرمول حاضر و آماده مناسب برای همه موقعیتها و کشورها، لازم - الاجرا و اجباری برای هر نوع شرایط دارند"، "بدین ترتیب است که آنان تلاش دارند برای همه کشورها نوعی رهبری قالبی و الگووار در نظر بگیرند. فرمولهای عام معینی را بدانها بطور مکانیکی القاء

- (۱) - لنین، جنگ پارتیزانی
- (۲) - لنین، بیماری کودکی "چپ" روی در کمونیسم
- (۳) - استالین - درباره استراتژی و تا کتیک کمونیستهای روس
- (۴) - همانجا

کنند، بدون آنکه به اوضاع مشخصی جنبش در کشورهای مختلف و به تفاهات و بیشماره بین فرمولها و جنبشهای انقلابی در کشورهای مختلف توجه نمایند" (۵)

آنچه که مورد نظر ما رکیسیم است اینست که در اتخاذ کتیک میبایست شرایط مشخص جامعه را مورد نظر داشت و هر تا کتیک که اوضاع تاریخی و ویژگیهای اجتماعی - اقتصادی - سیاسی موجود را بدرستی تشخیص ندهد، قادر نیست در پیشرفت مبارزه طبقاتی موثر باشد. ما رکیسیم را هنمای عمل ماست. میبایست ما رکیسیم را بطرز خلاق در شرایط مشخص جامعه پیاده کرد و از بکار بردن فرمولهای آماده و بیروح جدا اجتناب کرد.

### ۲- مارکسیسم تاکتیک را بر اساس سطح مبارزه توده ها اتخاذ میکنند!

دومین مبنا و اصل پایه های اتخاذ تاکتیک مارکسیستی آنست که هرگز تاکتیک از ورای مبارزات عینی و خود بخودی توده ها "کشف" نگردیده و به آنها تحمیل نمیکردد. تاکتیک مارکسیستی وظیفه ای جز سازماندهی، هدایت و آگاه نمودن و ارتقاء همان مبارزات خود بخودی توده ها که در راستای تحقق استراتژی انقلاب جریان دارد، نمی شناسد.

در این رابطه لنین میگوید: "برای هر مارکسیست چه اصولی باید در سر - لوحه اشکال مبارزه قرار گیرند؟ اولاً تفاوت مارکسیسم با سایر انواع ابتدائی سوسیالیسم در اینست که ما رکیسیم هیچگاه جنبش را بیک شکل مشخص مبارزه محدود نمیکند."

ما رکیسیم به اشکال مختلف مبارزه معتقد است، نه بدین معنی که آنها را "کشف" میکنند، بلکه تنها اشکال مبارزه طبقات انقلابی را که در حین حرکت جنبش بطور خود بخودی بوجود آمده اند، بصورت عام جمع بنندی میکنند، آنها را متشکل میسازد و به آنها آگاه میبخشد. ما رکیسیم تمام فرمولهای انتزاعی و نسخه های مکتبی را قاطعانه رد میکند و خواهان توجه کامل به واقعیات مبارزات توده است مبارزاتی که همگام با رشد جنبش و رشد آگاهیه توده ها و تشدید بحرانهای اقتصادی - سیاسی شیوه های جدید و گوناگون دفاع و حمله را بدینال می آورد.

از اینرو ما رکیسیم هیچگاه شکلی از اشکال مبارزه را برای همیشه رد نمیکند و ما رکیسیم بهیچوجه خود را تنها به اشکالی از مبارزه که در یک لحظه معین ممکن بوده و بکار برده میشود، محدود نمیکند، بلکه معتقد است که در صورت تغییر

(۵) - استالین - درباره انقلاب چین

موقعیتهای اجتماعی ناگزیر اشکال قبلا ناشناخته و نوینی از مبارزه بوجود خواهد آمد. در این رابطه ما رکیسیم در واقع از عمل توده ها می آموزد و فرستگها از این ادعا بدور است که بخواد اشکال مبارزه ای را که "علمای" خانه نشین در مغز خود پروراندند، به توده ها تحمیل کند" (۶) در واقع باید عمل مستقیم و تجربیات مشخصی توده ها را مبنای اتخاذ تاکتیک -

همان قرار دهیم (۷) رفیق استالین نیز این اصل را بعنوان "یکی از اصول تاکتیک لنینیسم" نامبرده میگوید: "این اصل تاکتیک به مسئله تغییر شعارها، نظم و ترتیب و شیوه تغییر شعارها مربوط میشود، این اصل چگونگی تبدیل شعار حزب به شعار توده ها، چگونگی و طریق ارتقاء توده ها به سطح مواضع انقلابی حزب، بنحوی که آنان خود از طریق تجربه سیاسی خودشان بدرستی شعارهای حزب پی ببرند مربوط است... تحقق این امر مشروط به تجربه سیاسی خود توده ها است" (۸)

این اصل اساسی ناظر بر سطح عینی مبارزات طبقاتی است که کمونیستها میباید سطح تکامل واقعی مبارزه توده ها را تحلیل کرده و بکوشند تا این مبارزات را سازماندهی نموده و ارتقاء دهند. هر تاکتیک که ناظر بر سطح مبارزات توده ها نباشد، محکوم به شکست است.

### ۳- مارکسیسم، تاکتیک را بر اساس تناسب قوا اتخاذ میکنند!

ما رکیسیم معتقد است که در اتخاذ تاکتیکها همواره باید تناسب قوای طبقاتی را در هر لحظه معین در نظر داشت. بدون در نظر داشتن این امر پیروزی بردشمن که صدبار قویتر از ما است، امری ناممکن است چرا که با پیشاهنگ تنها نمیتوان به پیروزی رسید، برای امر انقلاب لازمست نه تنها روحیات انقلابی توده ها در نظر گرفته شود، بلکه همچنین بایستی کلیه شرائط ابژکتیف، وضع نیروهای دشمن، تناسب درونی آنها، وضع نیروهای مردم، متزلزل و... در نظر گرفته شود و با احتساب مجموعه شرائط عینی و ذهنی، به اتخاذ تاکتیک مربوطه مبادرت ورزید. در این رابطه است که لنین خود میگوید: "تاکتیک انقلابی را نمیتوان فقط بر روحیه انقلابی توده ها استوار ساخت تاکتیک باید بر پایه محاسبه هوشیارانه و قویا ابژکتیف کلیه نیروهای طبقاتی یک کشور (و کشور -

(۶) - لنین - جنگ پارتیزانی  
(۷) - لنین - سندیکا های طبقاتی  
(۸) - استالین - درباره مسائل انقلاب چین

های مجاور آن و نیز کلیه کشورها در مقیاس جهانی) و همچنین بر روی تجربه جنبشهای انقلابی استوار باشد" (۹)

از اینرو است که لنین همواره میگوید: "برای انقلاب کافیه نیست که توده ها نخواهند که "بالایشها" بر آنان حکومت کنند، بلکه همچنین لازمست که با لایشها نیز نتوانند بشیوه سابق به حکومت خود ادامه دهند" (۱۰) چرا که تناسب و آرایش کلیه نیروهای طبقاتی و نه فقط روحیه انقلابی توده ها را در نظر دارد.

و چنین است که لنین متذکر میشود که اگر توازن نیروهای طبقاتی برابر نباشد، اگر تما می توده ها یا طبقه حمایت مستقیم و یا بیطرفی مثبت را اتخاذ نکرده باشند کشاندن پیشاهنگ به نبرد قطعی و تعیین کننده نه تنها سفاقت صرف بلکه جنایت خواهد بود و گوشزد میکند که "با پیشاهنگ تنها، نمیتوان پیروز شد". سپس در جای دیگر میگوید: "وظیفه اساسی تاکتیکهای پرولتری توسط مارکس در انطباق دقیق با تمام اصول جهان بینی ما تریا لیست - دیا لکتیکی او توضیح داده شده. فقط در نظر گرفتن عینی مجموعه مناسبات بین مطلقا همه طبقات در یک جامعه معین و در نتیجه در نظر گرفتن مرحله عینی تکاملی که آن جامعه بدان رسیده است و مناسبات بین آن جامعه و جوامع دیگر میتواند مبنای برای تاکتیکهای یک طبقه پیشرفته به

خدمات گرفته شود" (۱۱). در این رابطه رفیق استالین نیز میگوید "تاکتیک در هر لحظه موجود و وضع نیروها را هم در درون پرولتاریا و متحدانش... و هم در اردوگاه دشمن در نظر گرفته و طبق روابط متقابل نیروهای در نبرد، طبق اشکال مبارزه (جنبش) طبق سرعت جنبش، طبق صحنه بیکار در هر لحظه موجود... تعیین میگردد" (۱۲) و در انطباق با... وضع طبقات تغییر نسبت نیروهای متخاصم، خلعت قدرت دولتی و بالاخره مطابق با مناسبات بین المللی تغییر می پذیرند" (۱۳). و در جای دیگر نیز این اصل را بعنوان یکی دیگر از اصول تاکتیک لنینیسم نامبرده و میگوید "یک سیاست صحیح، بهیچ وجه ناگزیر و بدون قصور به پیروزی مستقیم علیه دشمن منجر نمیشود. بعبارت دیگر غلبه مستقیم و فوری بر

(۹) - لنین - بیماری کودکی "چپروی"....  
(۱۰) - لنین - درباره تاکتیکها  
(۱۱) - لنین: مارکس - انگلس - مارکسیسم، به نقل از کار ۱۲۲  
(۱۲) - استالین - درباره استراتژی و تاکتیک  
(۱۳) - استالین - استراتژی و تاکتیک کمونیستهای روس

### این هفته: بیش از ۲۸۰ کمونیست و انقلابی بدست رژیم جلاد تیرباران شدند!

اشرف دهقانی ۲ نفر  
جناب چپ ۱ نفر  
پیکار: سیدمحمدارنگ ۶۰/۷/۱۲ قم  
یوسف نظری ۶۰/۷/۱۴ بندرعباس

کاویان سرخ صدها شهید کمونیست و انقلابی تا قوس مرگ رژیم را مینوازند.

شهادت کمونیست و انقلابی که از تاریخ یکشنبه ۱۲ مهر تا یکشنبه ۱۹ مهر بدست دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی اعدام و بادرگیری بشهادت رسیده اند: مجاهدین ۲۷۴ نفر چریکهای اقلیت ۵ نفر کومله ۱ نفر

دشمن، تنها با اتخاذ شی صحیح تعیین نمیشود، بلکه قبل و بیش از هر چیز با ارتباط و تقابل نیروهای طبقاتی جامعه، با برتری مشخصی جبهه انقلاب، با تجزیه و پراکندگی در اردوگاه ضد انقلاب و با اوضاع بین المللی تعیین میگردد. فقط با در نظر گرفتن این مجموعه شرایط می صحیح پرولتاریا میتواند به پیروزی مستقیم منجر شود" (۱۴)

در حقیقت اگر ما رکیستها نتوانند تناسب قوای طبقاتی را بدرستی تشخیص دهند و آرایش قوا چه در جبهه انقلاب و چه در جبهه ضد انقلاب را مورد تحلیل علمی خود قرار دهند، انگاه در اتحادات کتیکهای پرولتاریا کاملاً ناتوان خواهند بود. تا کتیک می با بست نه بر پایه مناسباتی که ما میخواهیم بلکه بر اساس مناسبات طبقاتی عینی موجود در جامعه باشد. این تا کتیک میبا بست در جبهه انقلاب وضعیت نیروهای آگاه و توده های آگاه و متشکل، وضعیت توده های میلیونی که از رژیم طبقاتی کنده شده و در جبهه انقلاب ایستاده اند و وضعیت توده های متزلزل را از پایداری کرده و در عین حال نسبت به قوای دشمن و ویژگیهای آن توجه خاصی نماید.

بدین ترتیب اصول سه گانه فوق که آنرا بصورت مختصر با استناد به کلاسهای ما رکیستی تشریح نمودیم، می با بست سرلوحه هرگونه اتخاذات کتیک پرولتاریا قرار گیرند. بدون تحلیل مشخصی از شرایط مشخصی در هر مرحله از سیر عینی جنبش، بدون توجه به تجربه توده ها و مینا قرار دادن عمل مستقیم آنها بعنوان پایه اتخاذات کتیک و بدون توجه به توازن قوای طبقاتی، بیم آن میرود که ما در اتخاذات کتیکها بمان در "هوا سف زده" و لفاظی های توخالی و عملیات ما جراجو پانه راجا یگزین جریان زنده مبارزه طبقاتی نمایم اکنون با توجه به مبنای فوق که آنرا ذکر کردیم، به بررسی شرایط روسیه در سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ می پردازیم، تا آن شرائط و مرحله ای از رشد جنبش که مجموعاً باعث در پیش گرفتن تاکتیکهای عملیات رزمی آسوی بلشویکها گردیدند را دریا بیم ببینیم که چگونه هر سه اصل فوق در اتخاذات کتیکها رعایت گشته است و سپس به بررسی شرائط خود می پردازیم تا ببینیم آیا همانند شرائط روسیه ۱۹۰۷-۱۹۰۵ است و آیا میتوان بصورت مکانیکی تاکتیکهای بلشویکها در آن دوران را در شرائط و مرحله کنونی رشد جنبش پیاده نمود. ادا مه دارد

(۱۴) - استالین - درباره مسائل انقلاب چین

## تفتیش بدنی دانش آموزان

### نشانه وحشت رژیم از آگاهی توده ها است!

رژیم ضد خلقی که حتی اعدام و دستگیری و اخراج دانش آموزان کمونیست و انقلابی مدارس نیز نتوانسته ضعف و زبونیش را در سرکوب انقلاب پنهان نماید، حیلله های جدیدی را برای جلوگیری از آگاهی دانش آموزان ابداع کرده است. رژیم با استفاده از عوامل و عناصر مرتجع انجمن اسلامی دست به تفتیش بدنی دانش آموزان زد، و این کار حتی شامل حال برخی از دانش آموزان دبستانی نیز گردیده است. ارتجاع میگوید تا بدینوسیله مانع رسیدن وسیع اوراق و نشریات انقلابی به دانش آموزان گردد. دانش آموزان انقلابی! با مبارزه متحد و یکپارچه خود این توطئه کثیف ارتجاع را خنثی کرده و وحدت و همبستگی خود را به رژیم ضد خلقی نشان دهید.

تفتیش بدنی موقوف با بدگردد!  
مزدور ارتجاعی افشا با بدگردد!  
"سازمان دانشجویان و دانش آموزان پیکار"

کشفیات قرون وسطائی طبعا از این فرهنگ استفاده خواهد کرد. ما در شماره بعددوسیاست متفکات بورژوازی را پس از دوران اولیه مبارزه قاطع با فئودالیسم در قبال مذهب نشان خواهیم داد و خواهیم گفت آشکار شدن طلبه سوسیالیسم با پیدایش طبقه کارگر چه تأثیری در مبارزه بورژوازی با بقایای نهاد های فئودالیسم و بخصوص مذهب گذاشت و سیاست طبقه کارگر نسبت به مذهب دنیوی آن را افشا کرد. این مبارزات که از سوی نمایندگان بورژوازی را دیگال آلمان انجام میگرفت، واکنش سخت دولت پروس را به همراه داشت و در ۱۸۴۲ هرگونه انتقاد به مسیحیت شدیداً ممنوع گردید. اما بهر حال این مبارزات در نا بودی فئودالیسم، جدا کردن دین از سیاست و تضعیف مذهب در سراسر اروپا نقش بارزی ایفا کردند. این مبارزات مترقی و انقلابی بود و طبقه کارگر نیز در مبارزه اش علیه بورژوازی و همه وضعیت مذهب را در دوران سوسیالیسم با خواهد گفت. ادا مه دارد

بقیه از صفحه ۱۱ مذهب .... ما تریالیست قرن هجده فرانسوی برای مبارزه با مذهب اشاره میکرد و حتی مطالعه آثار فیلسوفان انقلابی بورژوازی را به طبقه کارگر روسیه برای زدودن افکار قرون وسطائی سفارش میکرد. ما تریالیستهای آلمان نیز در این میان نقش ویژه ای ایفا کردند. آنها در زمانی که انتقاد از مسیحیت، راه عمده ابراز نظرات سیاسی بود و ضربه بر آن، ضربه ای بر استبداد مطلقه فئودالی دولت پروس دستاوردهای گرانبهای در مبارزه با مذهب داشته و از این راه مبارزه را به عرصه سیاست و آیدئولوژی ارتجاعی دولت پروس کشاندند. داوود اشتراوس هگلی جوان، انجیل را افسانه خواند و بیرون بیا شرنه تنها منشاء الهی را منکر شد، بلکه وجود مسیح را نیز دروغ خواند. رد مذهب بدین صورت قاطع، شالوده حکومت فئودالی را متزلزل می ساخت. در این میان فلسفه فوئر باخ بسیار با ارزش تر بود. او گرچه رهبنه ما تریالیست تاریخی نبود و نتوانست تضادهای طبقاتی را بعموان شالوده دین بشناسد اما او کاملاً دین را از آسمان به زمین کشتا ندو شالوده

# نمایشهای مذبوحانه تلویزیونی ادامه دارد

## سرنوشت مبارزانی که

### ضعف نشان داده و یا سقوط نموده و به خیانت کشیده میشوند

انقلابی و ضد امپریالیست خطاها نمود که هم اکنون دستش به خون هزاران تن از کمونیستها و انقلابیون وتوده های آگاه میهن ما آلوده است. اینکها و درخیا نشنش فراتر از این رفته باشد، ما هنوز اطلاع دقیقی نداریم. آنچه تاکنون مسلم شده است اینست که دشمن توانسته است با اعتبارضعفها و انحرافات وی او را شکسته و به خیانت بکشانند.

و اما اینگونه نمایشات و چنین پدیده هایی چه آموزشها و چه مسائلی را در مقابل نیروهای کمونیست قرار میدهد؟ اولاً درک این مطلب که اینگونه مسائل در مسیر حرکت انقلاب، امری غیر مترقبه و غیر طبیعی نیست. در میان صدها و هزاران کمونیست و انقلابی، بخصوص در میان روشنفکران، معدود افرادی نیز یافت میشوند که در زیر فشار دشمن برای حفظ خویش، با اعتبارضعفها و انحرافات ایدئولوژیک - طبقاتی - شان به ضعف و خیانت افتاده و به انقلاب پشت میکنند. این امر در اساس خود به منافع، گرایشات و خاصیت طبقات غیر پرولتری برمیگردد که روشنفکران عموماً از میان آنها برخاسته اند. از میان روشنفکران وسیعی که به صفوف پرولتاریا می پیوندند و منافع و زندگی خویش را با منافع طبقه کارگر پیوند میزنند، طبیعتاً معدود افرادی نیز که دارای گرایش نیرومند به سوی بورژوازی هستند، به این صفوف وارد میشوند. ایندسته از افراد علیرغم تمایلات ضعیفی که آنها را به هواداری طبقه کارگر و زحمتکشان میکشاند از آنجا که نتوانسته اند از منافع خویش بپسند و منافع خویش را با منافع والای طبقه کارگر و زحمتکشان پیوند زده و برآن منطبق نمایند، از آنجا که نتوانسته اند عمیقاً با زندگی طبقه کارگر و زحمتکشان درآمیخته و در مبارزه برای آزادی آنها حل شوند و بالاخره از آنجا که با شکال مختلف با انگیزه ها و منافع بورژوازی آلوده هستند، به چنین سرنوشتی دچار میشوند برخی از آنها بشدت ضعف نشان داده و در مسیر مبارزه به انفعال کشیده شده و صحنه مبارزه را

نشان داده و چاب سازمان را تکامل دهد. به همین اعتبار و در رابطه با مجموعه توانا شیهایش، بعداً به عنوان یکی از اعضا کمیته چاپ و تدارکات سازمان قرار گرفت. در سال ۵۹ در جریان مبارزه ایدئولوژیک موجود در شاخه مربوطه از مسئولیت فوق تصفیه شده و به سطح یک عضو ساده تنزل پیدا نمود. بعد از فروردین سال اخیر، با زهم تحت برخورد انتقادی قرار گرفته و به عنوان یک عضو مشروط تلقی شد تا اگر توانست در یک مهلت چهار ماهه با انتقادات خویش برخورد نموده و چشم اندازی برای اصلاح خود بدست دهد، عضویتش تثبیت شده و در غیر اینصورت از عضویت سازمان تصفیه گردد. ضعفها و انحرافات او، به صورت مشخصی با اشتغال انگیزه های فردی در مبارزه و اندیویدالیسم شدید بود که بدلیل دنباله روی، تربیت نازل سیاسی و برخی خصیصه های لمپنی، این انحرافات بصورت مشخصی در نظرات سیاسی و ایدئولوژیک او بروز محسوس می نمودند. او وظایف اختلاقی با خط مشی و مواضع سازمان نداشت و نظرات سیاسی اش ظاهراً منطبق بر همان انحرافات اصلی سازمان - انحراف بر راست - بود، اما انحرافات ایدئولوژیک او که فراتر از این بود در عمل کردهای تشکیلاتی او، تبارز مشخصی داشت. همین انحرافات سرانجام منشا و باعث سقوطی شد که نتیجه اش تن دادن به مصالحه با رژیم و پشت تر کردن به انقلاب و خیانت به طبقه کارگر شد. او تلاش نمود که به خیانت خویش شکل "آبرومند" سیاسی بدهد. این پوش فقط نمیتوانست فریبندگی بیشتری به حرکت او بدهد. او به مواضع انقلابی سازمان و به جنبش کمونیستی ایران پشت نمود و با تأثیر رژیم و همکاری با او در برپائی مصالحه، به جنبش کمونیستی و به کارگران و زحمتکشان ایران خیانت نموده و به سقوط کشیده شد. او ظاهراً علیه حزب توده و اکثریت موضع گرفت ولی عملاً و دقیقاً بر همان مواضع رویزیونیستی و خائسانه حزب توده و اکثریت صحه گذاشت. او رژیم را مورد تأکید قرار داد و آنرا

اخیراً رژیم جمهوری اسلامی تلاش تبلیغاتی فراوانی در ایجاد با صلاح تزلزل در صفوف انقلابیون و کمونیستها بخرج میدهد. یکی از اشکال این تبلیغات، استفاده از کسانی است که در زیر شکنجه و با به خاطر حفظ جان خویش، تن به ضعف و یا خیانت میدهند. تا آنجا که به رژیم مربوط میشود، همانطور که قبلاً نیز اشاره نمودیم، این سیاستی است که رژیم جمهوری اسلامی از طرف خویش، رژیم شاه آموخته و هم اکنون آنرا با تمامی آن کودنی و خصیصه های قرون وسطائی و عقب مانده خویش توأم نموده است. رژیم جمهوری اسلامی نشان داده است که برای کسانی که دچار ضعف شده و حتی به خیانت کشیده شده و به بدترین موضعگیری خصمانه علیه سازمان خویش و کل جنبش دست یازیده اند (نمونه نمایش تلویزیونی جانفشانی و وظیفه) کوچکترین رحمی ننموده و ضمن اینکه در راه مقاصد خویش آنها را به زبونی، ذلت و رسوائی میکشاند "حق" آنها را نیز نادانسته و آخرت الامر آنها را به جوخه اعدا میسپارد و لابد درقبال این همکاری و خیانت نیز الپاف آن دنیا شای را شامل حال آنها کرده از "خداوند" برایشان طلب مغفرت کرده و آموزش الهی را بدانان وعده میدهد.

این دیگر چیزیست که فقط از عهده رژیم جمهوری اسلامی میتواند برآید و حتماً که مهرا و را بر پیشانی دارد.

یکی از این نمایشات تلویزیونی نمایشی بود که چندین پیش در تلویزیون بکمک یکی از اعضا و ادامه سازمان برگزار شد. از آنجا که این نمایش توسط یکی از اعضا قدیمی سازمان ما انجام گرفته است، لازم دیدیم ضمن توضیح حول این قضیه، موضع سازمان را در برابر این مسئله و بطور کلی پدیده هایی از این قبیل، بدلیل اهمیت مسئله در جنبش کمونیستی و انقلابی، روشن نمائیم. احمدرادمش یکی از متخصصین چاپ سازمان بود که در دوره های گذشته، با اعتبار توانائی هایش، در مسئولیت چاپ سازمان قرار گرفته و نتوانسته بود در این زمینه صلاحیت بالائی از خود

نگ و نفرت بر رژیم جمهوری اسلامی، عامل کشتار صدها کمونیست و انقلابی!

ترک میگویند و برخی دیگر که در برخورد با صدا انقلاب به دورا هسی تعبیر سرنوشت رسیده و نمیتوانند جز با خیانت به زندگی حقیر خویش با زگرندند، به ورطه خیانت در غلطیده و به انقلاب پشت میکنند. البته آنها تلاش میکنند خیانت خویش را به انقلاب، با توجیهاتی از قبیل "بی خبری از ماهیت مترقی و انقلابی حکومت"، انحراف راست‌راستی و تاکتیک جنینش و یا ابهام تراشی نسبت به آن، توجیه نمایند. جالب است که اکثریت قریب به اتفاق این برگشتها و دگرگونیهای سیاسی از نظر خودشان در همان مدت کوتاه با زجوشی و در زیر شکنجه صورت میگیرد و شکنجه و اعدام چشم‌آنان را به تحلیل‌های جدیدی بازمیگشاید. بهر حال این پدیده ایست که مادر تاریخ تمام جنبشهای انقلابی و کمونیستی خلقهای جهان و به صورت مشخص در تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی خودمان شاهد بوده و هستیم و چنانکه گفتیم با توجه به گرایش مکنون طبقه‌تسی چنین عناصری که واقعیت وجودی خویش را در چنین تندپیش‌های حاس به بهترین شکل آشکار میسازد، امر غیر مترقبه و غیر طبیعی نبوده و نیست.

ثانیا درک این مطلب که طبیعی بودن و اجتناب ناپذیر بودن نسبی این پدیده در مسیر حرکت انقلاب و در سازمانهای انقلابی بهیچوجه بمعنای زعمیت و مشروعیت بخشیدن به این پدیده و بخصوص بروز آن در یک سازمان کمونیستی، نیست. هر اندازه اصول و موازین تشکیلاتی یک سازمان کمونیستی مستحکم باشد، هر اندازه مبارزه ایدئولوژیک با گرایشات خاص غیر پرولتری، بصورت زنده و شاداب جریان داشته باشد، هر اندازه روابط ارتقا و تصفیه مبتنی بر معیارهای ایدئولوژیک، سلامت ایدئولوژیک و نزدیکی افراد به منافع پرولتاریا و زحمتکشان، استوار باشد، هر اندازه یک سازمان کمونیستی با توده‌ها در آمیخته و بر مبنای یک استراتژی و تاکتیک صحیح، استوار و روز منده و هدفمند حرکت نماید... مسلما بی- چون و چرا خواهد توانست از بروز این چنین عوارض و پدیده‌ها نسی در تشکیلات جلوگیری نموده و آنرا به حداقل ممکن کاهش دهد. رزمندگی پرولتری یک تشکیلات کمونیستی که یک جلوه برجسته و بارز آن باید در استحکام تشکیلاتی و مبارزه ایدئولوژیک درونی آن تبلور یابد، ضامن جلوگیری از بروز چنین عوارض و انحرافات و تصفیه‌حاملین آن از تشکیلات میباشد. در غیر این صورت و مسلما ما شاهد بروز چنین پدیده‌ها نسی در سازمانهای کمونیستی خواهیم بود که از یکطرف بیان ماهیت طبقه‌تسی این افراد و از طرف دیگر

بیان انحرافات مشخص در زمینه‌های فوق الذکر در این سازمانها خواهد بود.

در مورد احمد را در منش نیز علی‌رغم اینکه تا اندازه‌ای مبارزه علیه انحرافات او در سازمان صورت گرفته بود، ما اینکها و توانسته بود در مدت نسبتا زیادی در مواضعش باقی بماند، انحرافاتش در حدی که بعدا خود را نشان داده، شناخته و بر خورد نشود و یا در همان حدی شناخته شده بود، با او معاشات شده - بود، طبعا نشانه ایست که در عرصه‌های فوق الذکر ضعفها و انحرافات مشخصی وجود داشته که در اینجا این چنین بروز نموده است. در مورد فرد مزبور بطور مشخص میتوان گفت که توجه به تخصص و توانائی و کم توجهی به معیار سلامت ایدئولوژیک مسئله‌ای بود که باعث شد انحرافات این فرد به میزان زیادی مورد برخورد جدی قرار گیرد و از این باب انتقاد مهمی را متوجه سازمان مینماید. این مسئله به سهم خویش نشان داد که متاسفانه در سازمان ما هنوز معیارهای پرولتری بطور کامل جا نیفتاده است. هنوز معیار پرولتری تخصص در روابط تصفیه و ارتقا سازمان ما عمل نموده و به سازمان ضربه میزند، هنوز مبارزه ایدئولوژیک درونی، بمثابه یک عرصه مبارزه طبقاتی جا بجا واقعی خویش را نیافته و به همین دلیل سازمان را در مقابل رخنه‌چینی انحرافات و چنین افرادی، ضربه پذیر نموده است و بالاخره این مسئله نشان داد که هنوز سازمان ما نتوانسته است خود را به آنچنان استحکام ایدئولوژیک برساند که در مقابل چنین پدیده‌هایی قبل از اینکه بتوانند بر سازمان ضربه زنند، پیشگیری نموده و آنان را تصفیه نماید و یا به نوبه خویش کوشش نماید آنها را اصلاح نماید، اینها همه جلوه‌های سازش، معاشات و آشتی - طلبی‌ای است که میبایست با مبارزه ایدئولوژیک بی‌امان با انحرافات اصلی سازمان - انحراف بر است - از سازمان زدوده شوند. از نظر سیاسی در زمینه‌های "شغال سفارت" و "جنگ"، برخلاف گفته‌های او ظاهر اختلافی با سازمان پیدا ننموده بود. نظرات او بر محور همان نظراتی بود که سازمان در مقابل مختلفا اتخاذ مینمود. او در این زمینه به اعتبار همان انحرافات ایدئولوژیکش دنباله‌روی مینمود تصفیه او هم‌نبرخلاف گفته‌های او بدلیل اختلاف نظر با سازمان در زمینه‌های فوق الذکر، که همانطور که گفتیم چنین اختلافی بروز پیدا ننموده بود - بلکه در رابطه با همان اندوید و آلیسم قوی و جاه - طلبیهای فردیش بود که بصورت مشخص در روابط تشکیلاتی وی بروز نموده بود. البته اینکها مواضع سیاسی او ظاهر بر مواضع سازمان

خوانائی داشت و او از این مواضع دنباله‌روی مینمود، نه یک فضیلت بلکه بیان این امر بود که ما هیئت واقعی انحرافات وی که سرانجام او را به انحطاط، ارتداد و خیانت کشانده، رونشده بود.

به این ترتیب تا آنجا که به انحراف سازمان مربوط میشود، از یکطرف زمینه بروز رخد چینی پدیده‌ها نسی را بوجود می‌آورد و امکان همزیستی به امید هدایت از طرف دیگر امکان مخفی ماندن ماهیت انحرافات چنین عناصری و گرایش نیرومند پرولتاریائی آنها را بوجود می‌آورد.

بنابراین برای جلوگیری از بروز چنین مواردی در سازمان درجه اول باید با پدیده انحرافات خود سازمان مبارزه نمود. سرخ را باید از همینجا گرفت و مبارزه را هم باید از همینجا شد داد. کمونیستها از اینکها انحرافات و نقایص خویش را برملا و افشا کنند هیچ چیز جز چنین انحرافات را از دست نخواهند داد. بدون افشا بیرحمانه این انحرافات و نقایص و کوشش مداوم و کمونیستی در جهت طرد آن، ما نخواهیم توانست در نبرد سرنوشت سازمان پرولتاریائی، رسالت خویش را نسبت به طبقه کارگرو زحمتکشان در اینجا دیدگاه سازمان مستحکم پرولتری در رابطه با طبقه کارگر به انجام نرسانیم.

ثالثا ضرورت هوشیاری نسبت به دامی است که دشمن با توجه به نقاط ضعف افراد، میگستراند. دشمن تلاش میکند زندانی اسپر را به تزلزل کشانده و او را در قبضه نجاتش از مرگ، به توبه و سپس به همکاری و خیانت بکشاند. بخصوص رژیم جمهوری اسلامی که در قما بی و خیانت، روی بسیاری از جناحینکاران تاریخ را سفید نموده است، برای این امر تا کید زیادی دارد. طبیعتا غیر از او دادگان و کسانیکه عمیقا دچار تزلزل و انحراف هستند، کسی به چنین خیانتی تن نمیدهد، اما از آنجا که فشار دشمن و تلاش او برای دام گستری میتواند به اعتبار برخی ضعفها و تزلزلات افراد انقلابی، آنان را بدام بیندازد، توجه به این نکته از لحاظ تاکتیک برخورد با دشمن اهمیت دارد. باید توجه نمود که هر گونه مدارا و نرمش تحت هر بهانه و پوششی فقط بمعنای نابودی اولین سنگرمقاومت بدست خود است و وارد شدن در مناسباتی که فرما کسی بخواید با دادن اطلاعاتی و لوجانی، خود را از مرگ نجات بدهد و به این وسیله با دشمن معامله نماید، به معنای افتادن در ورطه ایست که سرانجامش به خیانت خواهد رسید. یک کمونیست برای نجات جان خویش بخاطر شرکت در مبارزه نیز طبیعتا مبارزه مینماید و برای آن به مخفی کاری و اتخاذ تاکتیک مقتضی نیز دست خواهد زد (به اشکال مختلف اعم از فرار و یا قریب دشمن) بقیه در صفحه ۱۴



## چرا و در چه دوره‌های تاریخی میبایست دین از سیاست جدا گردد؟

پیش از این گفتیم (۱) که اعتقاد به خدا یا ن، شیاطین، معجزات و غیره مولود عجز انسان ابتدائی در پیکارش با طبیعت و ناتوانی وی در تبیین جهان بود که به ناچار وی را بهیاری خواستن از دین و مناسک مذهبی و امیدات و نیز گفتیم با پای نهادن انسان اولیه به جا معینه طبقاتی و تکامل از نظام اشتراکی اولیه به برده داری، دین بعنوان نهادی ارتجاعی قوام گرفت تا یاور دولت طبقات مستعمر بر علیه استعمار شوندگان باشد. ما گفتیم که طبقات ارتجاعی برده داری و فئودال با دوشمشیر دولت و مذهب که هر یک را به گونه‌ای خاص و توسط نهادی متفاوت بر سر خلق فرود می آوردند، نظیر استثماری خویش را نگه میداشتند و این دوشمشیر از همان آغاز با یکدیگر درآمیخته بود. اینها میخواستیم بگوئیم که اگر تلفیق دین و سیاست ضرورت تاریخی نظامی است که قبلاً سرما به داری بود، پس باید پیش سرما به داری، الزاماً میبایستی مبارزه با مذهب بعنوان یک پیش شرط مهم برای استقرار نظام تولیدی سرما به داری پیش برده شده و جدائی دین از سیاست به عنوان یک خواست دمکراتیک مطرح گردد و اساساً در سرما به داری و نیز سوسیالیسم دین به امری خصوصی بدل گردد.

اما پیش از آنکه به وضعیت مذهب در سرما به داری و سوسیالیسم بپردازیم باید بنظر اینها نیز بگوئیم که حتی پیش از سرما به داری نیز تفکرات الحادی و ضد مذهبی وجود داشته است. اما تفاوت اساسی این تفکرات الحادی، قبل و بعد از شکل گیری سرما به داری در این است که تفکرات الحادی و با حداقل نظرات مبتنی بر جدائی دین از سیاست بعد از پیدایش سرما به داری بصورت خواسته‌هایی دمکراتیک در مبارزه طبقاتی بر علیه طبقات ارتجاعی متبلور میشود. در حالی که پیش از

(۱) - بنا به شرایط کنونی ما خواهیم کوشید، در این سلسله مقالات، هر شماره را بنحوی تنظیم کنیم که گرچه یک محتوای معین را دنبال کند، اما هر شماره خود در رساندن مفهومی مشخص رسا بوده و در صورت عدم دسترسی به شماره‌های قبل، مقاله هر شماره به تنهایی قابل استفاده باشد.

## مذهب و سیاست (۳)

این، بدلائل تاریخی، این تفکرات علیرغم پیشرو بودنش، نمی توانسته است چنین نقشی در مبارزات طبقات انقلابی داشته باشد. ولی بهر حال این تفکرات بر روی جنبش های انقلابی دهقانان و بردگان تا شرمیگذاشته و نیز این تفکرات نقش تا بسته و مهمی در تکامل فلسفه، علوم، اخلاق و زیبایی شناسی ایفا کرده اند. جنبش طبقات استعمار شده و مستعبد در این دوره های تاریخی چنانکه بعداً خواهیم گفت، علیرغم تا شیراتی که در برخاستن مواضع از بینش های الحادی پذیرفته اند، اما عموماً در پوشش مذهبی بوده و گرچه با مذهب رسمی و نهاد های روحانیت این مذاهب درستیز بوده اند، اما نتوانسته اند از زیر بار تفکرات مذهبی برهند. در واقع از آنجا که این طبقات مستعبد نمیتوانسته اند، شیوه تولیدی خاصی را پایه ریزی کنند، نمیتوانسته اند یک ایدئولوژی منسجم طبقاتی را بصورت پرچم مبارزه طبقاتی خود درآورد و به ناچار از همان قالبهای ایدئولوژیک موجود برای بیان منافع طبقاتی خود استفاده میکردند که اندک اندک قالب نیز اساساً چیزی جز مذهب نبوده است. اما این مسئله موجب آن نمیکردید تا دموکریتهای، هراکلیستها، اپیکورها، دهریون و ... فلسفه مترقی ما تریالیسم و نفی خدا را در همان دورانها در جا معاشا عه و کسترش نبخشند و توده ها نیز در برخی مقاطع تاریخی، البته بی آنکه به درک علمی از قانونمندیهای جامعه و طبیعت برسند، نفرت خویش را از خدایان آسمانی و زمینی بخاطر رنجی که متحمل میشدند، بیان ندارند. اسطوره عظیم و باشکوه "پرومته" (که یادگار روحشیده ازدل توده های مستعبد یونان باستان است) در اینجا مثال بسیار مناسبی است. پرومته در زمانی که خدایان، آتش را از توده ها دریغ داشته اند و در زمانی که بخاطر این ستم خدایان انسانها از گرما و روشنائی آتش بی بهره بوده، در رنجی جانگناه بسر میبردند، با دلوری مخفیانه به جایگاه خدایان راه یافته، آتش را برده و به انسانها می سپارد. خدایان آسمانی که همچون خدایان زمین، سفاک و بپر حمتند، پرومته قهرمان را بخاطر این خدمت بزرگ

اوبه توده ها کفیری سخت میدهند و را با زنجیر به صخره ای بزرگ میبندند و سینه ستبر پر و مته پای در زنجیر گرسنه و تشنه و سرما و گرما زده را، هر روز غروب عقابی که از سوی خدایان می آید، میدرد و جگر او را میخورد و طی پرومته (که همچون انسانهای در عذاب جهنم تشریح شده از سوی اسلام، مسیحیت، یهود و ...) با اینهمه شکنجه نمیبرد. با زما حب جگری دیگر میشود که آنهم با زدر غروب هر روز خورده میشود. آنگاه پرومته این سبیل بزرگ شجاعت و مبارزه علیه ستم که آرمان میلیونها انسان ستمکش را بیان میکند، توگوئی از جانب این میلیونها برده و انسان مستعبدیده فریاد بر می آورد: "مین از کلیه خدایان نفرت دارم".

در واقع علیرغم عدم تولد آن طبقاتی که با یستی علیه تلفیق مذهب و سیاست بر زمیند و یا موهوم بودن خدا و خرافاتی بودن دین را تبلیغ کنند و ما تریالیسم مکانیکی اندیشمندان دایره المعارف فرانسه و ما تریالیسم حسی و ماشا هده گرانه هگلی های جوان (این نمایندگان مترقی بورژوازی) و با لاکسره ما تریالیسم دیالکتیک (این جهان - بینی دوران ساطبقه کارگر) را از سوی نمایندگان طبقات تیشان برعه داندش بشری بکشانندند و نیز خیا میا شیا فت میشدند که جهنم و بهشت را بزر سوال ببرند و بیاسیران و داعیان دین را که در جمع کمال شع اصحاب شده "بودند را گمانی بدانند که "ره زین شب تاریک نبردند بروز، گفتند فسانه ای و در خواب شدند" با حافظان رند و زیرکی پدید می آمدند که تزویر و ریواری روحانیت را افشا میکردند و در زیر عما ما مان شریعت، فردی پر از نیرنگ و فریب را به توده ها نشان میدادند، و با لاکسره نظا بر "ابوالعلاء معری" فیلسوف اندیشمندی نیز یافت میشدند که فریب داد بر می آوردند: "آنکی که دین دارد عقل ندارد و آنکی که عقل دارد دین ندارد".

اما بینش های التقاطی و آغشته به الحاد در این دورانها، نه در آسیا و نه در اروپا، هرگز منجم نمیتوانسته است پای بگیرد و منجم شود. اینها آفتاب کم رنگی بود که در یک لحظه در زمستان سرد و قرون وسطی، گرمی میبخشید و چون زمستان فصل آفتاب نبود، بزودی پنهان میگردد. هنوز زود بود که علم طبیعت و جوامع پرده از روی اوها و خرافات بدرد. اما با پیدایش بورژوازی، شرایط تاریخی برای مبارزه علیه مذهب و کوشش برای جدائی دین از سیاست آغا ز شد. اما این تلاش، ریشه در کدام منافع تاریخی این طبقه داشت؟

## جدائی دین از سیاست خواست دموکراتیک و انکارناپذیر انقلاب دموکراتیک

ایرانست!

## چرا بورژوازی خواهان جدائی دین از سیاست بود؟

در شماره پیش گفتیم که شیوه تولید فئودالی، لزوم یک سلسله مراتب هرمی شکل را که بایستی بیک سلطان، پادشاه، خلیفه، خاقان، تزار و... منتهی میشد، ایجاد میکرد. این شکل دولت، یگانگی شکل متناسب با شیوه تولید فئودالی است. (حکومت چه به شکل ملوک - الطوائفی یا فئودالیسم غیر متمرکز و چه به شکل حکومت متمرکز یا فئودالی الزاماً به یک امپراتور یا پادشاه بزرگ یا کوچک منتهی میشد) این سلسله مراتب در "آلمان" نیز پیاده شده و خدا، الله و پروردگار بکتا بر فراز سلسله مراتبی از فرشتگان، پیا پیا میران و اما مان قرار میگرفت. وظیفه اساسی این خداوند دخالت تام در امور دنیوی بود تمام کارهای دنیا زیر نظر او انجام گرفته و "مشیت الهی" بر تمام امور "سماوات و الارض" حاکم بود. این مشیت الهی از یک سو وظیفه تبیین جهان را داشت و میبایست در جاهای که نیروهای مولد بسیار کم رشد یافته و علم و شناخت علمی طبیعت جا معه و تفکر پدید نیامده است، پاسخی برای علل بروز همه پدیده‌ها باشد و از سوی دیگر میبایست وضعیت موجود را که به سود طبقه استثمارگر بود، مشیت الهی دانسته، توده‌ها را به اطاعت وادارد. **چند آیه از قرآن** میتوان بدخوبی نشان دهد که چگونه موهومات و خرافات مذهبی در خدمت حفظ وضع موجود قرار میگرفت:

"والانقولن لشیء انی فاعل ذلک غذا الا ان یشاء الله" (هرگز مگواری را فردا انجام خواهد داد، مگر آنکه خدا بخواهد....). آیه دیگری میگوید:

"و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی" (هنگامیکه تیرمی انداختی، تیرانداز تو نبود بلکه تیرانداز خدا بود). در آیه دیگری به وضوح میبینیم مشیت الهی بر تضاد طبقاتی قرار گرفته و قرآن ما ننشد همه کتب "آسمانی" از امتیازات و جا معه مبتنی بر این امتیازات دفاع میکند:

"والانتمنوا ما فصل الله به بعضکم علی بعض" (امتیازی را که خدا به برخی از شما داده و به برخی دیگر نداده آرزنونکنید)

بدین ترتیب اگر حتی تیری را نیز که انسان می اندازد، اونست که پرتاب کرده، بلکه خدا است و اگر انسان نمیتواند کاری را انجام دهد، مگر آنکه خدا بخواهد و اگر این

خواستار مشیت الهی است که بر هر چه انجام گرفته و میگیرد حاکم است، پس مشیت الهی است که رژیم طبقاتی فئودالی را برپا داشته است و طبق آیات الهی این خداوند است که به برخی امتیاز فئودال بودن عطا کرده و به برخی رعیت و دهقان بودن. این فضل الهی است که سلطان را سلطان کرده و برده را برده و شما مومنان هرگز نبایستی آن فضل و امتیازی را که خدا به دهقانان زحمتکش نداده و به فئودال مفتخوار غارتگر داده است، از خدا بستانان بخواهید. در غیر این صورت جهنم دردناک شما را شکنجه خواهد داد. برای جهان غیر منطقی فئودالی، منطقی جز "خدا" وجود ندارد. اوست که یکی را ثروتمند و دیگری را فقیر، یکی را امیر و دیگری را زحمتکش ستم دیده می آفریند نظام استثمارگر فئودالی نیازمند این چنین بینشی است. بدون این بینش که وظیفه توجیه ستم و استثمار فئودالی و "هرم" حکومتی آنرا بعهده دارد، هرگز نمیتوان حاکمیت هیرارشی (سلسله مراتب) فئودالی را توضیح داد.

اما بورژوازی انقلابی نطفه بسته در نظام فئودالی، به این بینش "مشیت گرانه" احتیاجی ندارد. شعار این بورژوازی "لله پناه، لسه فر" است (بگذارد، بگذارد) او نیازی به مشیت الهی ندارد چرا که می بیند هر کارخانه یا کارگاهی که بیشتر تولید کند، از تولید متکا ملتری در اختیار بگیرد، کالا را فراوانتر و ارزانتر تولید کند، پولدارتر میشود و در جا معه رقابت آزاد میتواند وضعیت بهتری برای خود دست و پا کند. "مشیت الهی" بناچار برای دهقانان که جزبازوی خود به طبیعت (با اران و بسرف بموقع....) نیز وابسته بود میتوانست "توضیحی" بظواهر منطقی با شد و برای سلطه ستمگرانه فئودال، هیچ "توضیحی" جز همین مشیت الهی نمیتوانست توجیه گر شریت فئودالها و حاکمیت آنها بر جان و مال توده‌ها باشد، چرا که اولی الامر و سلطان و در واقع سلسله مراتب حکومتی فئودالی از سوی یزدان و الله برگزیده میشود و این نظام جا برانه تنها با برگزیدگی از سوی خدا مشروعیت می یافت. اما کارگری که تنها با زوانش را خالص آرزش می یافت و سرمایه داری که شریت - اندوزی را بر مبنای تولید و باز تولید هر چه گسترده تر در عرصه رقابت آزاد میدید، دیگر اعتقادی به مشیت الهی نمی یافت. اما مشیت الهی تنها زمینه‌ای برای کاهش نقش خدا و مذهب بود و آنچه مبارزه بورژوازی را با تلفیق دین و سیاست الزامی میکرد، در واقع تفاوت اساسی و مهم شیوه حکومتی بورژوازی و فئودالی بود.

شیوه تولید فئودالی که بر مبنای کار دهقانان بر روی زمین قرار داشت، سلسله مراتب حکومتی را پیش آورد و بود، که یک سلطان صاحب همه زمینها بود و او این زمین را به چند تن از نزدیکانش می سپرد و آنها بنوبه خود این زمینها را در اختیار رتیولداران، اقطاعداران و بهر حال فئودالهای کوچکتر می سپردند و این قاعده باز هم تکرار میشد، تا اینکه به دهقانان زحمتکش ختم میگردد که دیگر تنها رعیت بودند و از دسترنج آنان این "هرم" مفتخواران را برگره زندگی انگلوار خود می پرداخت. این شیوه حکومتی، حکومتی اولی الامر را پیش می آورد. حکومتی پادشاهی که شمشیر خود را از الله گرفته بود. اما بورژوازی مرفعی خواهان چنین حکومتی نبود. او مدعی حکومت "مردم" بود. او میگفت "شمشیر" حکومت متعلق به "مردم" است و البته میدانیم که منظور او از "مردم"، تنها طبقه بورژوازی بود. این شیوه حکومتی در تضاد کامل با فعال مایشائی حکومت فئودالی قرار میگرفت و سلطنت مطلقه فئودالی را نفی میکرد. اما این نفی نمیتوانست با نفی پشتیبان این سلطنت یعنی نقش مذهب در سیاست توأم نگردد. او خواهان پارلمان و اجرای انتخابات برای حکومت طبقه‌اش بود و در نتیجه آزادی فردی بورژوازی که موجب آزادی وی در گسترش مالکیت بورژوائی میگردد با حقیق فئودالی و در نتیجه با گفتارهای مذهب در مورد امتیازات میان انسانها و حقوق متفاوت مردم و اولی الامر یعنی اطاعت کننده و دستور دهنده در تضاد می افتاد. تسلیم و رضای توده‌ها از سلطان با یستی در هم میریخت تا حکومت بورژوازی برقرار گردد و این خود در گرو آن بود که با تسلیم و رضای توده‌ها از خدا و مذهب این حامی سلطنت و سلسله مراتب فئودالی مقابله شود. طبقه بورژوازی برای درست گرفتن حاکمیت می بایست شیوه حکومتی فئودالی را درهم ریزد و شیوه حکومتی خود را مستقر سازد. اما نگاهیان شیوه حکومتی فئودالی مذهب بود و بناچار با این همزاد دولت بایستی مقابله میشد. دولت و مذهب در دوران فئودالی آنچنان درهم تنیده شده بود که زبای در آوردن هر یک بدون مقابله با دیگری امکان پذیر نبود. مذهب همچون موهای سامون افسانه‌ای دین بهبود، قدرت و توانائی دولت بود و دولت فئودالی بدون مذهب همچون سامون بدون موی سرنا - توان وشکست خورده میگشت. مذهب تشریزه کننده این شکل حکومتی بود و حمله به هر یک، تنها جمعه دیگری نیز تلقی میشد. فئودالیسم همچون اژدهای دوسر بود. یک سردولت

و دیگری مذهب بدین ترتیب هر تیرکه به هر یک از سرهای این زدها پرتاب میشد، تمامی موجود را بدردمی آورد. انگلس در باره همین دوران قرون وسطی و خصوصیت مبارزه علیه فئودالیسم چنین نوشت:

«کشیشان تربیون فکری را در انحصار خود نگاهداشته و آموزش تا حدود بسیار رزبا دخلت مذهبی بخود گرفت، سیاست و مصالح حقوقی بمانند دیگر علوم زیر دست کشیشان بصورت شاخه های مذهبی در آمدند که با آنان به همان نحو برخورد میشد که برای فقها اعتبار داشت. جزمیات کلیسا در آن واحد اصول سیاسی شمرده میشدند و آیات انجیل در هر دادگاهی قدرت قانونی داشت. حتی زمانیکه حقوقدانان بصورت دسته مشخصی بوجود آمدند، هنوز مدت مدیدی مسائل حقوقی در قیومست مذهب باقی ماند. این برتری شدید مذهب بر همه فعالیت های فکری، نتیجه لازم موفقیت کلیسا بعنوان تشکل عمومی و تحکیم تسلط موجود فئودالی بود. روشن است که همه حملات عمومی به فئودالیسم بصورت حملاتی به کلیسا و همه دگترین های سیاسی - اجتماعی و انقلابی به صورت الحاد مذهبی محسوب میشد. برای آنکه مناسبات موجود اجتماعی را بتوان تغییر داد می باید با این هاله مقدس مذهبی را از آن جدا ساخت. مخالفان انقلابی فئودالیسم طی تمام قرون وسطی وجود داشتند این امر به مقتضای زمان به شکل عرفان، الحاد آشکار و پیاپی قیام مسلحانه بروز میکرد... الحاد شهرها - که در واقع الحاد رسمی قرون وسطی بشمار میرود، پیش از هر چیز علیه کشیشان، شروتشان و موقعیت سیاسی شان موضع میگرفت... شهرها و حتی جمهوریها با آنکه تحت حمایت پادشاهان بودند، با حملات خود به دستگاه پاپ برای نخستین بار به شیوه همگانی اعلام داشتند که شکل عادی حکومت شهرنشینیان جمهوری است... (انگلس - جنگ دهقانی در آلمان - تاکیدا زمان است). بدین ترتیب هر چه بورژوازی رشد میکند، بر مفاصله و تعارض این طبقه "نو" با طبقه کهنه و همه نهادها پیش افزوده میشود و در همه عرصه ها، علم، هنر، اخلاق، حقوق، سیاست، فلسفه و... میان نمایندگان مترقی بورژوازی و مذهب، جدالی سخت صورت میگيرد. در این جدال میان کهنه و نو، "جنورداشویرونو" بخاطر دفاع از علم، کشته میشود. هنرمندان بسیار مورد ایداء قرار میگيرند و بتدریج زمینه برای بیان فلسفه بورژوازی انقلابی، یعنی ما تنها لیسم مکانیکی آماده میشود اما نبرد در عرصه سیاست از دیگر عرصه ها سخت تر است. بورژوازی با رشد خود در زمینه اقتصاد و حرکت به سوی تبدیل شدن به شیوه تولید

مسلط، ما ریش طولانی خود را برای کسب قدرت سیاسی آغا زمیکنند و برای زمینهای این حرکت به معارف با مذهب میپردازد. چرا که را در سیدن به قدرت سیاسی بورژوازی و واژگونی کامل حکومت فئودالی، با چارها مسئله جدا کردن دین از سیاست همراه بوده است.

## مبارزه بورژوازی اروپا علیه کلیسا

این مبارزه در دوره های مختلف رشد بورژوازی، اشکال مختلف بخود گرفته است. لوتر که با اندیشه فرم و پوئاشندن ماهیت بورژوازی به مذهب، قیام میکند، در همان آغا زدرا ندیشه جدا کردن دین از سیاست است. او به کلیسای روم و پاپ که سمبل همزیستی دین و سیاست و نماینده مذهب فئودالی است شدیداً حمله میکند و حتی میگوید:

"همچنانکه ما دزدان را با شمشیر، قاتلان را با چوبه دار و مشرکین را با آتش کبیر میبندیم، چرا ما با این آموزگار فساد و تباهی که بعنوان پاپ، اسقف و کشیش پندارهای خرافی دستگاه روم را می پراکنند، با انواع سلاحها هجوم نیاوریم، بدستهایمان را در خون آنان نشوئیم" (همانجا)

هر چند بعداً تندوتیزی این بورژوازی اصلاح طلب با دمیدن آتش جنگهای دهقانی فروکش میکنند و بر علیه جنبش از این سخنان پاپس می نهد، اما کشتن کشیشان و سوزاندن کلیساها، جزئی مهم از مبارزات ضد فئودالی را تشکیل می داده است و هر چه این جنبش را دیکالتر برده و اقشار و طبقات انقلابی تری در این جنبش شرکت داشتند، ابعداً این مبارزات وسیعتر بود، البته با تمام بورژوازی بسوی سازش که از همان آغا ز تولدش میشد آنرا مشاهده کرد، دونوع برخورد را نسبت به فئودالیسم از سوی بورژوازی و توده ها شاهد هستیم، یکی تمایل بورژوازی به سازش با نهادهای فئودالی از ترس توده ها و دیگری نابود کردن کامل این نهادها که خواست تهیدستان شهری، پرولتاریای در حال تولد و دهقانان بود و هر چه از عمر بورژوازی میگذشت و بخصوص پرولتاریا بیشتر و بیشتر پدید می آمد، تمایل به سازش و سپس استفاده از همان بقایای نهادهای قرون وسطی برای مبارزه علیه پرولتاریا بیشتر و بیشتر میشد اما بهرحال بورژوازی در اروپا دستاوردهای بسیار بزرگی در نبرد با فئودالیسم و دودنها داشت

یعنی سلطنت و کلیسا داشت. پس از لوتر، شاگردانش در کشورهای مختلف با علم کردن پروتستانسیم کوشیدند مذهب را بزرگ بورژوازی در آورند. کالونیهیستا (پيروان کالون، شاگرد لوتر) در انگلستان صدسال بعد برای اولین بار انقلاب بورژوازی را به انجام رسانده، چارلز اول پادشاه انگلیس را کشته و کلیسای انگلیس را از روم جدا ساخت، ضربه ای بر سلطنت الهی و سلطه کلیسا وارد ساختند. اما مبارزه در انقلاب کبیر فرانسو بسیار رقاطع تر بود. تبخهای گروتین انقلاب سر اسقفها و کشیشها را نیز هما نندسیر شاهزادگان و لوتی شاهزاده هوماری. آنتوانت از سر جدا میکرد. زمینهای موقوفات کلیسا را معادله مینمود و مالیاتهای کلیسا را لغو کرد و جدائی دین از سیاست را قاطعاً اعلام نمود. حتی نماینده خیانتکار بورژوازی یعنی ناپلئون که انقلاب را خفه کرد، تحت تاثیر این انقلاب کبیر نمیتوانست از تحقیر نسبت به کلیسا و پاپ خودداری کند و جنگهای بورژوازی فرانسه بر علیه اروپای فئودال، ضربات سنگینی بر کلیسا وارد کرد و مقدمات به بند کشیدن کلیسای نیرومند فئودالی را که در سراسر اروپا آقائی میکرد، را فراهم ساخت. انقلابات بورژوازی در اروپا شدیداً کلیسا را تضعیف کرده، او را دروا تکیان به نفس انداخت تا نه دیگر تاج بخش و شمشیربزدان و جان نشین خدا در روی زمین، بلکه مترسکی برای فریب عقب مانده ترین اقشار توده ها باشد. انقلابات بورژوازی با سلب مالکیت از موقوفات عظیم کلیسا و لغو مالیاتها و جدا کردن دین از سیاست، بهیک دوران سپاه تاریخی که مذهب تعمیردهنده سیاست فئودالیها بود پایان دادند و اگر هراس از پرولتاریا نبود، این لاشه گندیده اکنون کاملاً دفن شده بود و دیگر مشام طبقه کارگر آزار نمیداد. هر جا که انقلاب بورژوازی قاطعتر بود، ضربه بر مذهب نیز شدیدتر بود. مثلاً فرانسه با این کشورهای اخیر دارای انقلاباتی ناقص بودند، میتواند نقش قاطعیت بورژوازی را در نابودی مذهب، هر چه بیشتر نشان دهد. بورژوازی نه تنها در عرصه سیاست و انقلابات بورژوازی - دمکراتیک کهن، بلکه در عرصه علم، زیبایی - شناسی و بخصوص فلسفه، ضربات شدیدی در اروپا بر مذهب وارد آورد. آموزگار پرولتاریا هر چند از ماتریالیسم مکانیکی آنها نشاندند اما ارزش فوق العاده ای برای این مبارزات بورژوازی مترقی آن زمان قائل بودند. لنین به توصیه انگلس به سوسیالیستهای آلمان در مورد ترجمه آثار اندیشمندان

### عملیات قهرمانانه پیشمرگان سازمان پیکار در جاده کلمیاران

انقلابی عقب نشینی کرده و سال‌ها به پایگاه‌های خود با زگشتند. در تمام طول درگیری پایگاه نزدیک محل "گردنه مروارید" به وحشیانه‌ترین شکلی روستاهای اطراف و مواضع پیشمرگان را با سلاحهای سبک و سنگین مورد هدف قرار داده بود و خمپاره‌باران روستاها تا ساعت ۱۲ شب همچنان ادامه داشت. در این عملیات دشمن بیش از ۳۰ نفر کشته و زخمی داده و ۱۴ نفر از آنها به اسارت پیشمرگان درآمدند. (این عملیات بزرگ پیشمرگان آنچنان لرزه بر اندام مزدوران انداخت که ۲ روز تمام از زمین و هوا به معاصره منطقه وستون کشی به روستاهای اطراف محل درگیری پرداخته و به کمین گذاری در فسمنه‌های وسیعی از جاده‌ها مباران - سنندج اقدام نمود. تا به خیال خود ضربه‌ای به پیشمرگان زده و گروه‌ها را آزاد نماید، ولی نتوان از این کار به اذیت و آزار و شکنجه روستاگران منطقه پرداخت. این عملیات قهرمانانه تا شیر عمیقی در روحیه مردم شهرها و روستاهای منطقه به جای گذاشت و مورد استقبال آنان قرار گرفت.

هر چه بر توان تریا دجنش  
مقاومت خلق کرد!

سرنگون با در رژیم  
ارتجاعی جمهوری اسلامی!  
برقرار با دجه‌جوی  
دمکراتیک خلق!

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر - تشکیلات سنندج

ایجاد سیم‌سوزی و پیکار رگر شهیدان. حالتی نغده، رحمت حبیب - پنا - علی‌رضا سعادت (دکتر محسن) - سید حسین عیاد حمدان (بهرروز) و محمد و نیدی که خرابه دست رژیم جنسایتکا جمهوری اسلامی در تهران اعدام گردیدند.

در تاریخ ۶/۶/۶۰ سده‌ها از پیشمرگان سازمان پیکار (دسته شهیدان رسلان، دسته شهیدان زکریا و شهیدان) در جاده کلمیاران - سنندج راه‌ساز ۴ بعد از ظهر در نزدیکی روستای "نواد" به کمین مزدوران نشستند. ابتدا چند نفر از پیشمرگان که لباس پاسداری بدتن داشتند به کنترل و با زری ماشینها پرداختند که در مدت یک ساعت توانستند ۱۲ نفر از مزدوران رژیم، شامل جاش و تعدادی درجه‌دار، سرباز و افسر را به اسارت خود درآوردند. در همین اثنای یک ماشین سویتا، حامل ۱۰ نفر جاش و پاسداران کمین پیشمرگان افتاد که در همان لحظات اول کلیه سرنشینان آن کشته و زخمی شدند و ماشین بدره سقوط کرد. چند دقیقه بعد ستونی شامل چندین خودرو حامل جاش و پاسدار و افسری از طرف کلمیاران به محل درگیری رسید و به کمین پیشمرگان افتاد دشمن غافلگیر شده زیر آتش شدید سلاحهای سبک و سنگین پیشمرگان قرار گرفت و تعداد بیش از ۲۰ کشته و زخمی بجای گذاشت. عملیات تا ساعت ۶/۵ بعد از ظهر ادامه یافت که پس از آن پیشمرگان با نظم

بقیه از صفحه ۲ با زرگان... در واقع حزبها تبلیغات وسیعی را با استفاده از ارگانهای وسیع و متعدد تبلیغی خویش در جهت اخراج لیبرالها از مجلس آغاز کرده بودند. چنین شرایطی برای بازرگان و آوارده‌هاش دورا باقی بود. با سکوت کنند و رقبا با ذلت و فلاکت و زسونی آنها را از مجلس بیرون کنند که در نتیجه با شرایط کنونی جامعه، رسوا تر از پیش میشدند و با حال که رقیب سنگدل "کارا" به اینجا کشته شده بود. آه و ناله و گله و شکایتی کنند. بلکه با برخاستن موج جنبش توده‌ها و با در صورت به - قدرت رسیدن بنی صدر - رجوی، با زهمه میدان بیابند و از "تبارزات طولانی" با استبداد بزنند و با زهمه قدرت بخزند و با زرگان راه دوم را برگزید. البته در شرایط دیگری، نه در شرایطی که دورنمایی برای جنبش توده‌ها و کودتای لیبرالی تصور نمیشد. احتمال ترین شق این بود که لیبرالها سکوت را برگزینند. بیاد داریم که علی‌رغم حقا کارهای شاه خاشن بالیبرالها، آنها در طوسی مدت طولانی که جنبش در حال رکود بود، سکوت کرده بودند. تنها با برخاستن طلبه انقلاب بود که لیبرالها برای جلوگیری از پیشرفت رسیدن انقلاب و خیزدن به قدرت برای آواره رژیم سرمایه‌داری وابسته ایران به گله و شکایت و نامه پراکنی دست زدند. اکنون نیز با زرگان هر چند مورد جفا و رقیب سنگدل خود قرار گرفته، اما اگر دورنمای انقلاب و نا بودی هیئت حاکمه کنونی را نمی‌دید، هرگز به شکوه‌های لیبرالی پنجشنبه ۱۶ مهر خود نمی پرداخت. آری بازرگان که آنهمه جنایت را مشترکا با خمینی و شرکا انجام داده و خود از ۳۰ خرداد به اینطرف کوچکترین اعتراضی به تیرباران هزاران انقلابی و کمونیست نکرده بود، با رو برو شدن با تبلیغاتی که نهایتا اخراج او و همپالکی‌ها پیش از مجلس را موجب میشد با توجه به وضعیت کنونی هیئت حاکمه، که دورنمای روشنی برای تثبیت و استقرار ندارد، با زرگان با زهمه نمایش لیبرالی پناه میبرد و حکومت را نصیحت میکند که اعدا مها و ترورها بسود و طرف (حکومت و بنی صدر - رجوی) نیست و با این اعدا مها مردم از "انقلاب اسلامی" و "دین و مذهب" روی برمیگردانند. و با این کار میخواستند در این دقایق که شاید آخرین دقایق حضورش در مجلس باشد، آنچنان توشه‌ای فراهم کند که به اعتبار آن با زهم مردم را بفرید اما توده‌ها شیکه جنایت با زرگان و دیگر لیبرالها را دیده‌اند، با زهم حاضرند انقلاب کنند و اینها را به قدرت برسانند؟ طبیعی است که توده‌های قهرمان میهن‌مانیایستی

است، چرا که موجب انقلاب میگردد" او خواهان استبداد پوشیده و دیرینه بورژوازی لیبرال است، که تازه آنهم در سرمایه‌داری وابسته ایران اتوپیا شیی بیش نیست و وقتی خود با زرگان یا بنی صدر در حاکمیت بودند اینها و آنجا بناچار به همان استبداد عربان پناه میبردند (مانند کردستان) بهر حال بنی صدر حزب جمهوری، با زرگان، خمینی، بختیار و... همه و همه نمایندگان متفاوت و پرنقش و نگار بورژوازی ایرانند. همه سر و ته یک کربا سندی کرباس بورژوازی وابسته، منتها هر یک برای حکومت با راه‌حلی ویژه خود برای سرکوب انقلاب و تثبیت سرمایه‌داری وابسته به میدان آمده‌اند. فریبکار ریه‌های با زرگان و لیبرال نماینده‌های بنی صدر و میثاق بنی صدر - رجوی و... همه اینها برای این است که انقلاب توده‌ها تحقق نیابد. رژیم سرمایه‌داری وابسته تثبیت شود و لیبرالها با قدرت بخزند. آری با زرگان، بنی صدر، خمینی، حزب جمهوری همه و همه دشمنان توده‌ها هستند دیگر نمایندگان این دشمنان افتاد.

بدنبال این جریان‌ها ارتجاعی روان شوند. آنها با بد حرکت در - آیند و بد حرکت نیز درخواهند آمد. اما نه برای بقدرت رساندن بنی - صدر و با زرگان بلکه برای برقراری جمهوری آزاد و انقلابی زحمتکش از سوی دیگر متن گفته‌های لیبرالی با زرگان نیز او را رسوا تر میکند. او در انتقاد آتش به رقیب، هرگز حاضر نشد و حاضر نشود چه رچوب رژیم ارتجاعی جمهوری اسلام را مورد سؤال قرار دهد. و با این انتقادات میکوشد، آن سیاستهایی که نهایتا سرنگونی رژیم را تسریع میکنند، حذف شده و سیاستهای "مردم فریب‌تر و آبرومندان تری" برای گول زدن توده‌ها اتخاذ شود. او خواهان همین رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است. منتها رژیمی که این چنین آشکارا و وقیح اعدا میکند. رژیمی که این چنین روشن و جلوی چشم توده‌ها، دست به سرکوب نزنند. با زرگان خواهان راه حل دیگری برای سرکوب انقلاب است. او می‌تواند سیاستهای کنونی حکومت، توده‌ها را از "اسلام" و "انقلاب اسلامی"، یعنی خلاصه کلام حاکمیت سرمایه‌داران برهانند. او همانند دیگر لیبرالها بقول لنین "مخالف استبداد عربان

# پیام سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر به خانواده‌های قهرمان شهیدای کمونیست و انقلابی

## خانواده‌های شهیدای انقلابی و کمونیست!

درودهای آتشین ما را از درون سنگرهای خونین نبرد طبقه‌ای بی‌پذیرید. همان منگری که فرزندان برادران، خواهران و همسران یا دیگر خویشان شما دلورا نه در آن به پیکار برخاستند و قهرمانان نه توسط دشمنان خلقهای ایران به خاک و خون در غلطیدند. همان سنگسار خونینی که در تمام فلات خونین ایران در تمام کارخانه‌ها، مزرعه‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، ادارات و... گسترده است. برفراز این سنگرخونین پرچمی سرخ و پر از ستاره، ستاره‌های سرخ شهیدان برافراشته است که با خون فرزندان و خویشان شما این شعارها بر آن نقش بسته است: مرگ بر امپریالیسم مرگ بر ارتجاع، مرگ بر رژیم ارتجاع جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری انقلابی و آزادگان، دهقانان و زحمتکشان! این سنگر، سنگسار بسیاری از شما، یعنی تمامی آنهاست که به راه انقلابی توده‌های ستمدیده معتقدند و به فرزندان و نزدیکان و خویشان شهید خویش افتخار میکنند نیز هست. این سنگر، سنگرز م سرخ کارگران، زحمتکشان و همه توده‌های انقلابی، علیه رژیم خون و جنایت، رژیم ترور و تیرباران، رژیم تازیانه و دار، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی است.

بسیاری از شما، پیش از آنکه قامت استوار فرزندان، برادران، خواهران و یوا همسران شما با گلوله‌های دژخیمان سرما به داری وابسته ایران، بر خاک افتد، به این راه سرخ، به راه پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع، وابسته بودید و خود در این مبارزات انقلابی شرکت میکردید. اما اینک برای بسیاری دیگر از خانواده‌ها شیکه به راه فرزندان نشان تردید داشتند و به نبرد علیه رژیم جمهوری اسلامی اعتقادی نداشتند، ماهیت این رژیم ارتجاعی بیش از پیش آشکار شده و حقانیت این راه سرخ و انقلابی بیش از پیش روشن گردیده است. خونهای سرخ شهیدان، خورشیدهای روشن برهان اند. چه کسی بهتر از شما میتواند گواه قلب پر-طنب و سرشار از ایمان فرزندان، برادران، خواهران، همسران و... شما به آزادی و استقلال ورهائستی

زحمتکشان باشد، شما خود شام بودید که چگونه این گل‌های سرخ انقلاب ایران، نمونه‌های برجسته پاک، مهربانی، فداکاری و عشق به توده‌ها بودند.

شما خود بخوبی شاهد بودید که قلب آن دلوران شهید، همانند قلب همه انقلابیون و کمونیستها تنها و تنها بغا طر توده‌ها می‌طپید و مبارزه‌شان برای آن بود که دیگر امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته خون توده‌های محروم ما را نمکد و زندان و شکنجه و تیرباران پاسخ فریاد حق طلبی کارگران، دهقانان و زحمتکشان نباشد. آری اینک این قهرمانان از خلق ربوده شده - اند و با چشمانی پر امید به آینده سرخ فردا و نبخندی پر شکوه از ایمان به توده‌ها، برای همیشه آرمیده‌اند. آنان دیگر در میان ما نیستند تا با لبخند بر مهرشان قلبهای ما را به طبع آوزند و با فشردن دستهایمان در شادی و غم همه توده‌ها سهیم باشند. آنها را رژیم ارتجاعی کشته است. آنها را کشته چرا که سرمایه‌داری می‌خواهد بدون هیچ نیروی آگاهی بخش کارگران و زحمتکشان ما را استیلا کند. آنها را کشته چرا که هیچ رژیم ارتجاعی نمیتواند انقلابیون، کمونیستها، خورشیدهای روشن آگاهی، یاران و همزمان زحمتکشان را برای پیکار در جهت برپا داشتن جامعه‌ای آزاد و انقلابی تحمل کند. آری آنها برای آنکه حکومت جلادها کم بتواند بر روی خون و استیلا زحمتکشان بنا شود کشته شده‌اند. آنها را کشته چرا که به زحمتکشان عشق می‌ورزیدند و نمیخواستند با زهم دختر کوچک آن دهقان از یک تب دوسا عتسه بمیرد و فرزندان کارگران زحمت سالی بجای رفتن به مدرسه، در کارگاههای سرمایه‌داران جان بکند و پژمرده شود. آنها را کشته چرا که آنها نمیخواستند رژیم ارتجاعی برقرار باشد. که زندانها پیش هزاران انقلابی را دربند کند و فریاد شکنجه دیدگان در کشیده در آنجا طنین افکن باشد. رژیمی که برای کشتار انقلابیون میبایست از آمریکا و روسیه و اسرائیل اسلحه بخرد آنها شوراها و انقلابی را برای توده‌ها، کارخانه‌ها را برای کارگران و مزارع را برای دهقانان میخواستند و برای همین است که

شکنجه‌شان کردند. شلاقشان زدند، بدنهای پاکشان را سوزاندند، تاجا و زکردند و سپس در سحرگاهانی که رنگ سرخ شفق پیام آور فردای سرخ بود، با تیردژخیمان از پای درآمدند. درود بر آنان، درود هزاران بار درود بر آنان و مرگ هزاران بار مرگ بر جلادان آنها. اما مرگ آنان مرگی ساده نیست. انسانهای بسیاری می‌آیند و میروند مرگ هم چون تولد، برای همه انسانها پیش می‌آید. اما این مرگ، مرگی متفاوت با همه مرگهاست. این مرگ زندگی است! جلادان سرمایه‌داری وابسته تنها جسمشان را نابود کردند اما آرمانشان زنده است. راهشان جاوید است و ارزش آنان بزرگی و دلآوری آنها نیز در تعلق به همین آرمان راه بود. آنها بزرگ، دلآور، پاک و مقدس بودند، زیرا که راه و آرمانی بزرگ و انقلابی داشتند. این راه، راه خونینی بود که از هزاران سال پیش نداوم داشت. این راه، راه پیکار همه طبقات ستمکش بر علیه طبقات ارتجاعی بود. راهی که سرانجام میبایستی با نابودی کلیه طبقات به مقصد برسد. آنان اینک جزئی از همان راه و آرمان هستند. همان راه و آرمان جاوید، و بهمین خاطر آنان چنین شدند. آری مرگی ایمن چنین، یعنی زنده و جاویدان شدن یعنی طنین نامهایشان در هر انقلاب توده‌ای منعکس شدن، یعنی با هر مشت گره کرده خلقهای دربند آشکار شدن. از این پس نام آنها با انقلاب عجین گشته است. در هر مبارزه انقلابی، در هر تظاهرات، اعتماد و قیام و جنگ مسلحانه توده‌ای، گوشه آنها پدیدار گشته و شان دان و مستحکم به روی زحمتکشان بی‌خاسته لبخند میزنند. ارتجاع جسم آنها را نابود کرده اما راه آنها پرتوانتر و آرمانشان درخشانتر گردید. افتخار بر آنان که چنین راه و آرمان پر-شکوه و عظیمی داشتند. افتخار بر راهشان، افتخار بر آرمانشان، افتخار بر همه رهروان حال و آینده این راه.

## خانواده‌های انقلابی و کمونیست!

شهیدان قهرمان ما و شما به طبقات انقلابی که در راهشان می-

در اهتزاز باد پرچم مقاومت توده‌ها علیه رژیم جمهوری اسلامی!

وزمیدند تعلق دارند. آنها به راه سرخ و آرمان پیروشان متعلقند. تنها کسی یا کسانی میتوانند این شهیدان را متعلق به خود بدانند که به راه و آرمان انقلابی آنان معتقد باشند و در آن راه بکوشند این دلاوران به خانواده‌های ارتجاعی تعلق ندارند. شما که این شهیدان را شهیدان خود میدانید مسلماً راهی را که این قهرمانان در آن شهید شدند را نیز با بستی راه خود بخوانید. کما اینکه بسیاری از شما چنین کرده‌اید. سخنان بسیاری از خانواده‌های کمونیست و انقلابی پس از شهادت فرزندان نشان مبنی بر همین ادا راه شهیدان است. اگر این شهیدان، شهیدان طبقه شما هستند. شما که راه انقلابی این شهیدان را راه خود میدانید بی تردید راه آنان را نیز ادا می‌کنید. دست خود را به ما و دیگر سازمانهای انقلابی گره کنید تا متحداً بر علیه جلادان آن شهیدان یعنی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی مبارزه کنیم. به توده‌ها بگوئید شهیدان شما و ما شهیدان انقلاب خونین ایران، چرا کشته شدند، چه آرمانی داشتند و چگونه میخواستند. به توده‌ها بگوئید چه کسانی فرزندان شما را کشتند. بگذارید خانوادها شما خود سندی بر جنایات رژیم پیدا کنند. بگذارید توده‌ها در کارخانه، مزرعه، اداره، کوچه، خیابان و هر کجا که هستید، با دیدن شما، فرزندان، خواهان، برادران، همسران و... انقلابی شما را بخاطر آورند و شما نماینده و جلوه‌گر آرمان آن شهیدان باشید. بگذار خانوادها هر شهیدیه پرچم سرخ انقلاب بدل گردد که با دیدن آنها توده‌ها در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع را سخت‌تر شوند.

در چنین صورتی است که خانواده هر شهید میتوانند با افتخار بگویند که شهیدان قهرمان خلق به آنان نیز تعلق دارند. پس:

خانواده‌های انقلابی و کمونیست همسران، همزمان:

دست به دست زحمتکشان بس پیش، در راه ما بودی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، در راه ما بودی سرمایه‌داری وابسته، در راه تحقق انقلاب خونین دمکراتیک ایران. همزمان!

بدور سازمانهای انقلابی و کمونیست، سازمانهای رزمندگان شهیدان دلاور حلقه بزنید. ارتباط انقلابی خود را با آنان مستحکم‌تر سازید. به تبلیغ آرمانهای شهیدان یعنی آرمانهای این سازمانهای کمونیست و انقلابی بپردازید و نماینده و مظهر بحق آن شهیدان بخون‌طپیده‌باشید.

رژیم ارتجاعی سرمایه‌داری وابسته، یعنی جمهوری اسلامی،

بقیه ارفحده ۸ نمايشهاى... اما بايد توجه نمود که اخذ تاكتيك در برابر دشمن و برابى حفظ جان خویش نبايد کوچکترین زمينه بهره‌برداری برای دشمن فراهم نمايد. اين به آن معناست که اخذ "تاكتيك" هرگز نميتواند با توسل به وسائل اخذ شود که اساساً در خدمت دشمن قرار گرفته و زمينه بهره‌برداری تبليغى و سياسى و... آنرا فراهم نمايد، که در اين صورت ديگر تاكتيك نبوده و در حقيقت توجه ضعف و يا خيانت خواهد بود. (هما ننديان اطلاعات خاصه‌اى که بنوعى به سازمان انقلابى و جنبش ضربه‌بزند، "توبه" در ملا عام و يا مباحثه تلویزيونى با مباحث اين نوجوهاست که برای ادا مبارزه خود را از جنگ دشمن خلاص نمايد. صرف نظر از اينکه برای دشمن بويژه در شرايط کنونی حالت بينابینی وجود ندارد و دشمن جز با اثبات خيانت حاضر به کوچک‌ترين گذشتی نيست، هيچ "تاكتيكى" نميتواند با کمک تبليغى دشمن و لطمه زدن به جنبش کمونیستى و انقلابى توجه پذيربا شد. در صورت اخذ چنین "تاكتيكى" از سوى يك مبارز، معنای آن جز نشان دادن ضعف و يا خيانت تحت عناوين خود-فريب و يا مردم‌فريب نميباشد. اصل مقاومت و بايداری، بر حور پر خاش-جوانه و سها جمی در مقابل مزدوران رژیم، در عین رعایت اصول محفى - کاری، که نشانه‌دهنده روح پر خورده يك کمونیست و انقلابى با دشمن است موسی است که بظور متقا بل ضامن حفظ روح و رزمندگى، حفظ

اسرار سازمانى و مهمتر ادا مبارزه با دشمن در زندان ميشود. برای يك کمونیست زندان، عرصه ديگرى از مبارزه، و اعدا مش جلوه‌هاى شكوه‌اى آن است. اعدا هم يك کمونیست به اين معناست که در مبارزه با دشمن تن به تسليم نداد و حاضر نشده است به انقلاب پشت نمايد. يك کمونیست به زندگى بخاطر مبارزه عشق ميورزد و همانند يك ايده‌آليست مذهبى عاشق مرگ و شهادت نيست، اما آنگاه که ديگر زندگى جز بمعناى زنده ماندن و پشت کردن به انقلاب و کارگران و زحمتکشان نميتواند معنا يابد، مرگ را بمانا به جلوه با شكوه‌اى از مبارزه اش با سرمايه-داری، با لبخندى اמידبخش، نسبت به پيروزى کارگران و زحمتکشان با آغوش بازمى پذيرد. مقاومت و مبارزه قهرمانانه صدها و هزاران کمونیست و انقلابى در شکنجه‌گاههاى دور رژيم شاه و جمهورى اسلامى و پذيرش مرگ ايستاده در برابر دشمنان کارگران و زحمتکشان نظير وارطان، روزبه‌ها، سپاهک‌ها، احمدزاده‌ها، رضا شيبا، کتيرا شيبا، بدیع زادگان-ها، شهرام‌ها، علوى شوشترى‌ها، فاضلها، ساعى‌ها، دولتتاهى‌ها... و صدها و هزاران کمونیست و انقلابى پر شور ديگر، جلوه‌هاى با شكوه‌اى حماسه‌هاى دليرانه‌اى است که اين باران مدبوق کارگران و زحمتکشان در طول تاريخ معاصر ايران، در سارت رژيم و در زندان-هاى تنگ و تاريک سرمايه‌آفريده‌اند. مبارزه‌شان پيروز و آرمان نشان جاويد

به همه انقلابيون و کمونیستها استحکام ميبخشد و يارى بيدريغ شما کمونیستها و انقلابيون را را سخت‌تر ميکند بکوشيم تا با شرکت هر چه بيشتر در مبارزات انقلابى توده‌هايمان، جای خالى شهيدان را پرکنيم. همه ميدانيم که خواست آن دلاوران نیز، پیکارقا طعتر و مستحکم - تير بر علیه امپریالیسم و ارتجاع است. پس پرچم بخاک افتاده شهيدان را در دست بگيريم و برای تحقق آرمانشان به پیش بنا زيم. بيشک پيروزى از آن خلقهاى انقلابى و شکست از آن رژيمهاى ارتجاعى است.

درود بر همه شهيدان انقلابى خلق و خانواده‌هاى مبارز آنان مرگ بر رژيم ارتجاعى جمهورى اسلامى. مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع داخلی برقرار بيا د جمهورى دمکراتىک خلقى سازمان پیکار در راه آزادى طبقه کارگر ۶۰/۷/۱۲

فکر ميکند با کشتن آن دلاوران قهرمان ميتواند از طوفان انقلابى خلق، خود را نجات بخشد. اما اين تير-بارانها و شکنجه‌ها، تنها بر آتش فروزان مبارزات انقلابى توده‌ها شفت مى‌باشد. هيچ خلقى را با کشتن و تيرباران فرزندان نش نميتوان از انقلاب بازداشت. خلقهاى قهرمان ايران با زهم از اين دلاوران و قهرمانان خواهند پرورد. دامان گرم و انقلابى شما، خانواده‌هاى شهيدان، پرورنگاه انقلابيون است. دير نيست زمانى که آتش توفنده ختم زحمتکشان بار ديگر ملتهب شود و خلق انقلابى در حيا با آنها سر ريز کند و ارتجاع خاک را با قهر انقلابى به گورستان تاريخ سپرد. بيشک در آن زمان خلقهاى ما جشن شهيدان را برپا خواهند داشت، با هکسهاى شهيدان و کلبه‌اى سرخ در دست به ادا راهشان سوگند ياد خواهند کرد و شهر و روستاها را برا زعتر خا طره شهيدان خواهند شد.

همزمان! روحيه انقلابى شما

## درود بر تمامی شهدای بخون خفته خلق

بقیه از صفحه ۱۶ رفیق ...  
در آوردن و رهبری کردن توده های  
کا رگر به سمت اهداف تاریخی اش و  
ضرورت تلفیق آگای سوسیال -  
دمکراتیک با جنبش خودبخودی  
طبقه کارگر را غا طرنشان نموده و  
قاطعا نه از کار آگای هگرا نه سیاسی  
در میان طبقه کارگر برای تا مین  
هزموننی طبقه کارگر و انقلاب دمکراتیک  
دفاع نمود. رفیق عباس به همراه  
این جریان که بخاطر غا طرنظرات  
سیاسی اش در زمینه رد مشی چریکی  
وزیر سوال قرار دادن شعار "نبرد با  
دیکتاتور توری شاه" از طرف مرکزیت  
سازمان چ.ف.خ. از سازمان جدا  
نگه داشته شده بود، هنگامیکه بسا  
عدم امکان مبارزه ایدئولوژیک  
در درون سازمان چریکهای فدائی  
خلق مواجه شد، اعلام نشعا ب نموده  
و برای ادامه فعالیت انقلابی  
خواستار تماس با بخش منشعب از  
سازمان مجا هدین خلق شد.  
مرکزیت سازمان چریکی بسدون  
آنکه ارتباط این جریان را به بخش  
منشعب سازمان مجا هدین خلق وصل  
کند، با خلق سلاح و گرفتن امکانات  
آنها، ارتباط را با این جریان  
قطع نمود. رفیق عباس که جزء تنها  
جریانی بود که از بدنه اصلی  
سازمان چریکهای فدائی خلق به  
بخش پیگیر جنبش کمونیستی پیوسته  
بود، بطور غریزی مرز بندی قطعی  
با رویزیونیستهای خائن خروشچی  
داشت. او به همراه این جریان پس از  
انشعا با سازمان در تابستان ۵۷  
با نوشتن مقاله ای به نقد تئوری  
رویزیونیستی "نبرد با دیکتاتور  
شاه" پرداخته و در ادامه آن توانست  
با "تزگذا رسالمت آمیز بسا"  
سوسیالیسم" و "راه رشد غیر سرما به -  
داری" مرز بندی آگای ها نه نموده و  
مرز بندی غریزی خود را تا سطح  
مرز بندی عملی با رویزیونیسم  
خروشچی ارتقا دهد. رفیق به همراه  
این جریان علیرغم اینکه معتقد  
بود که رویزیونیسم بر حزب و دولت  
شوروی غلبه کرده است، هنوز به  
امپریالیستی بودن نظام حاکم بر  
شوروی شناخت پیدا نکرده بود و  
موضع گرفتن بر سر آنرا به مطالعه  
بیشتر در این زمینه موکول میکرد.  
ولی با این وجود آنرا مانعی برای  
پیوستن به بخش منشعب از سازمان  
مجا هدین خلق نمی یافت. بهمین  
جهت، این جریان در مرداد ارتباط -  
گیری با سازمان اخیر برآمد.  
رفیق عباس بعد از مطالعه  
جدی و پیگیر در زمینه نظام حاکم بر  
شوروی به سمت ترمزما رکیستی -  
لنینیستی سوسیال امپریالیسم  
شناخت پیدا کرده و از آن پس بسا  
استواری بلشویکی در مقابل هر -  
گونه تزلزلی که میخواست بسا  
سپرانداختن در مقابل رویزیونیسم

خروشچی صحت آنرا زیر سؤال  
ببرد اما دستا ده و پیگیرانه از با لایش  
ایدئولوژی پرولتاریا دفاع نمود  
تلاش رویزیونیستهای خروشچی  
برای متزلزل کردن و با جذب این  
رفیق، بعلت استواری رفیق به  
منافع پرولتاریا همواره عقیم  
مانده بود. این دستهای بورژوازی  
که نتوانسته بودند کوچکترین  
خداشای در استواری ایدئولوژیک  
رفیق عباس و منافع پرولتاریا  
ایجاد کنند، کینه طبقاتی رفیق  
را نسبت به خود کاملا احساس  
میکردند و همواره آماجده فرستایی  
بودند که تا شاید بتوانند این شعله  
همیشه جا و پدان را خاموش سازند.  
رفیق غلامحسن سلیم آرونی که بعد  
از جدا شدن از چریکهای فدائی خلق  
مشتاقانه به کار سیاسی - تشکیلاتی  
در میان طبقه کارگر پرداخته بود،  
در او اواخر سال ۵۸ با مطالعه روند  
موضع گیریهای سیاسی ایدئولوژیک  
سازمان پیکا در دره آزادی طبقه  
کارگر، آنرا پیشروترین سنگر برای  
رسیدن به حاکمیت طبقه کارگر یافته  
و در بخش کارگری سازمان مشغول  
بفعا لیت شد فعا لیت خستگی -  
نا پذیر و پر شور رفیق در میان  
کارگران که ناشی از درک عمیق  
او از منافع طبقه کارگر و عشق  
پایان نا پذیرش به آزادی طبقه  
کارگر و برقراری سوسیالیسم بود،  
دستا وردهای پرشماری برای سازمان  
و جنبش کمونیستی ایران به همراه  
داشت. کارگران پیشروی که بسا  
رفیق عباس در تماس قرار میگرفتند  
از شور و هیجان انقلابی و ایمانش  
به آرمان کمپرولتاریا نیرو  
گرفته و با درس آموزی از کار و  
فعا لیت پرشورا و، ضرورت پیوستن  
به تشکیلات کمونیستی و حراست از  
ایدئولوژی پرولتاریا را برای  
ایجاد دستا در رهبری پرولتاریا یعنی  
حزب کمونیست درک می نمودند  
رهنمودهای رفیق عباس، عضو  
کمیته تشکیلات تهران سازمان، برای  
برخورد به مشکلاتی که رفقا در حین  
فعا لیت در میان کارگران با آن  
مواجه بودند غا لبا کارساز واقع  
میشد. همچنانکه رفیق پس از  
پذیرش مشی سیاسی در مورد خودش  
گفته بود که "من تا بحال جوشکار  
بودم حالامی فهمم که باید کوشید تا  
آگای سوسیال دمکراتیک را بسا  
جنبش خودبخودی طبقه کارگر  
جوش دهیم". مطالبی که رفیق در  
نشریات فابریک مینوشت بسا  
استقبال کارگران مواجه میشد و  
موجب بسط هر چه بیشتر آگای در  
میان توده های کارگر میشد.  
متاسفانه تلاشهای رویزیونیستهای  
خروشچی (اکثریتی) برای  
هدمستی با بورژوازی حاکم و ضربه  
زدن به جنبش کمونیستی و از جمله

برای از بین بردن رفیق غلامحسن  
سلیم آرونی در روز یکشنبه ۲۱ تهر  
هنگامیکه رفیق از میدان انقلاب  
عبور میکرد به شمر رسید. آنها بسا  
شنا سائی رفیق و سپردن او بدست  
جلادان سرمایه داری، خدمت دیگری  
به بورژوازی حاکم نمودند. دشمنان  
رژیم جمهوری اسلامی نتوانستند  
کوچکترین مدرکی بر علیه رفیق  
بدست آورند، ایمان رفیق عباس به  
منافع طبقه کارگر و شناختی که  
اونسبت به نقش تشکیلات کمونیستی  
و بخصوص نقش سازمان در رسیدن  
پرولتاریا به آرمان کمپریش داشت  
رفیق را واداشت تا بلشویک وار به  
حفظ اسرار سازمانی بپردازد.  
رفیق عباس که لحظه به لحظه زندگی  
سیاسی اش مملو از استواری بر  
منافع طبقه کارگر و حراست از آن  
بوده است، نه تنها حاضر نشد جا زه  
دهد کوچکترین اطلاعاتی که بتواند  
برای بورژوازی مفید باشد بدست  
رژیم بیا فتد، بلکه حتی اسم  
واقعی اش را هم از دشمنان طبقه  
کارگر پنهان کرد. به این ترتیب  
رفیق نشان داد که چگونه حتی در  
قتلگاه رژیم سرمایه داری هم به  
وظائف کمونیستی اش واقف بوده  
و با وثیقه قرار دادن خون سرخش  
از آن پاسداری میکند.  
رژیم علیرغم اینکه بهیچ چیز  
بجز ارتباط رفیق با سازمان پی  
نبرده بود از آنجا که کمونیستهای  
واقعی را دشمنان خطرناک خود  
میداند، بدون آنکه حتی اسم  
واقعی رفیق را بداند او را در یک  
بازجویی چند دقیقه ای محکوم به  
اعدام کرد و رفیق غلامحسن سلیم  
آرونی (عباس) با ایمان به  
دست پیدا کردن پرولتاریا به  
منافع تاریخی اش در روز ۲۱ مرداد  
جلوی گلوله های جلادان رژیم  
جمهوری اسلامی قرار گرفت و بسا  
شهادت رسید.  
پادش گرامی بسا!

**رفقا!**  
**در تکثیر و پخش**  
**پیگ با تمام قوا**  
**بکوشید و مشت**  
**محکمی بر دهان**  
**رژیم ارتجاعی**  
**جمهوری اسلامی**  
**بگوید!**

**پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر**

# رفیق غلامحسن سلیم آرونی (عباس) کادر برجسته و قدیمی جنبش کمونیستی با خیانت رویز یونیستهای "اکثریت"، بدست جلادان رژیم به شهادت رسید

تولد ۱۳۳۳ در مشهد  
عضو سازمان چریکهای فدائیی  
خلق ایران در سالهای ۵۰ به بعد  
پیشرو در مبارزه ایدئولوژیک  
علیه مشی چریکی و ترزهای رویزیونیستی  
و معتقد به ضرورت پیوند با طبقه کارگر  
جدا شدن از سازمان چ.ف.خ.ا.و.  
پیوستن به بخش منشعب از س.م.خ.ا.  
در تابستان ۵۷  
پیوستن به سازمان پیکار در اواخر ۵۸  
عضو کمیته تشکیلات تهران سازمان  
ادامه مبارزه کمونیستی تا  
شهادت در مرداد ۱۳۶۰



در درون چریکهای فدائیی خلق نیز در اوایل سال ۵۶ مطرح میشد، نوشته شده بود. رفیق عباس به همراه جمع تشکیلاتی اش، در این مقاله با استناد به فاکتورهای در رابطه با جنبش طبقه کارگر و موقعیت اقتصادی و سیاسی رژیم شاه، ثابت نمودند که بحران اقتصادی که وجود دارد، بنا به گزیرتوده ها را به حرکت واداشته و این حرکت در روند خود بزودی به مبارزه انقلابی توده ها با رژیم شاه خاش تبدیل خواهد شد. نوشتن این مقاله و مقالات دیگر در پانزده سال ۵۶ سرآغازی برای رسیدن قسمتی از شاخه کارگری که رفیق عباس نیز در آن شرکت داشت، به ردمشی چریکی و حل تناقضاتی که بین مشی چریکی با تئوریهای مارکسیستی - لنینیستی و عینیت جنبش طبقه کارگر بود. کم کم درج مقالاتی که مشی چریکی را مورد سوال قرار داده و بجای آن فعالیت آگاهانه سیاسی در میان طبقه کارگر را پیشنهاد مینمود، در نشریه داخلی با برخورد غیردمکراتیک مرکزیت سازمان ممنوع میشد. رفیق عباس علیرغم موج سرکوبی که از طرف مشی چریکی و مرکزیت سازمان چ.ف.خ.ا. نسبت به این جریان وجود داشت، از آنجا که در طول زندگی سیاسی پر بارش، اهمیت تعیین کننده شکل طبقه کارگر را لمس کرده بود، بتدریج به نفی قدرت فوق طبقه ای که تئوری های مشی چریکی برای چریک مسلح جدا از توده قائل بود میرسید. او با بینش عمیق طبقه ای خود که در اثر مطالعه کتب مارکسیستی و فعالیت عملی در میان طبقه کارگر بدست آورده بود در اوایل بهار ۵۷ پیوستگی خود را به این جریان اعلام نموده، با استواری کمونیستی در مقام بل مشی چریکی که در این مقطع میخواست بهر نحو او را به سکوت وادارداستاده و بر منافع واقعی طبقه کارگر فشاری نمود. رفیق در همان زمان مقاله ای تهیه نمود که در آن نقش آگاهانه را در حرکت بقیه در صفحه ۱۵

کارگر برای او ایجا دکرده بود رفیق در میان کارگران مبارز کارخانه پروفیل طوس، بعنوان کارگری آگاه و قابل اعتماد شناخته شده بود در پایان سال ۵۵ در اثر ضرباتسی که از طرف رژیم شاه به سازمان چریکهای فدائیی خلق وارد شده بود و مسائل امنیتی ناشی از آن، رفیق عباس مجبور به ترک کار در کارخانه و شروع زندگی مخفی شد. گرایش قوی و قابلیت های وسیع رفیق عباس برای کار در میان طبقه کارگر که هنوز در کنار قبول مشی چریکی وجود داشت سازمان را واداشت تا در اوایل سال ۵۶ او را در تنه ها شاخه کارگری سازمان که در آن زمان با اصرار و فشاری رفیق عباس در مشهد وجود آمده بود، سازماندهی کند. فعالیت مجدد رفیق عباس در میان طبقه کارگر را بنیابا همراه با مطالعه عمیقتر کتب مارکسیستی و آثار مشی چریکی از جمله نوشته های (رفقا بیژن جزئی و حمید مومنی) و مبارزه ایدئولوژیک در این زمینه بود. روحیه پر شور و زنده رفیق در گسترش نفوذ شاخه کارگری در میان کارگران بسیار موثر بود. کارگران که از فشار نظام سرمایه داری و بحران اقتصادی کمرشان خم شده بود برای آنها از درد و رنج خود و بن بست هایی که ناگزیر مبارزه آنها را به مبارزه سیاسی با رژیم حاکم میکشاند سخن میگفتند و رفقای شاخه کارگری خلائی که در اثر عدم فعالیت عنصر آگاه در میان توده های طبقه وجود داشت را احساس میکردند. رفیق عباس به همراه شاخه کارگری سازمان چ.ف.خ.ا. فعالانه در نوشتن مطلب برای نشریه داخلی و شرکت در مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی کوشش مینمود بسیاری از مطالبی که در نشریات داخلی آن زمان سازمان چریکهای فدائیی خلق چاپ میشد از طرف این جمع بود. از جمله این مطالب مقاله ای بود که در رد تئوری رکود "که نه تنها از طرف بخشی از رهبری بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، بلکه از طرف جریانی

رفیق غلامحسن سلیم آرونی در سال ۱۳۳۳ در یک خانواده زحمتکش در مشهد بدنیا آمد. او در سالهای آغاز نوجوانی - در اوایل سالهای دهه ۵۰ - با جنبش نوین کمونیستی آشنا شد. در آن زمان، در حالیکه برای کمک به تاسیس زندگی خانوادگی اش بکار جوشکاری میپرداخت در یک محفل مارکسیستی که بکار تکثیر کتب مارکسیستی مشغول بود، شروع به فعالیت نمود. رفیق که از همان آغاز زندگی با ستم طبقه ای که نسبت به توده های کارگر و زحمتکش وارد میشد آشنا میگردید و بود انگیزه ای قوی و روحیه ای آشتی - ناپذیر با دشمن طبقه ای، برای شرکت در مبارزه انقلابی داشت. رفیق عباس به همراه محفلی که در آن فعالیت مینمود، با شناخت از خیانتهای حزب توده علیه منافع طبقه کارگر با این دارنده مرتد مرز بندی غریزی داشت و به سمت جنبش چریکی مسلحانه و مخصوص سازمان چریکهای فدائیی خلق، گرایش داشت و با رشد سریعی که در زمینه فعالیت انقلابی داشت، بزودی برای فعالیت انقلابی حرفه ای آمادگی پیدا کرد و به همراه رفقای هم محفلش در صدد برقراری ارتباط با سازمان چریکهای فدائیی خلق برآمد. او در پایان سال ۵۴ موفق شد با این سازمان تماس برقرار کند و در همان زمان بدلیل گرایش برای کار در میان طبقه کارگر و بدستور سازمان در کارخانه پروفیل طوس شروع به کار کرد. فعالیت مبارزاتی کارگران کارخانه در مدت یکسال که رفیق در کارخانه کار میکرد، بخصوص تماس گرفتن رفیق با کارگران پیشرو کارخانه اش اثرات عمیقی در شکل گرفتن بینش پرولتری در او گذاشت علیرغم محدودیتهای که بینش چریکی در فعالیت میان توده های